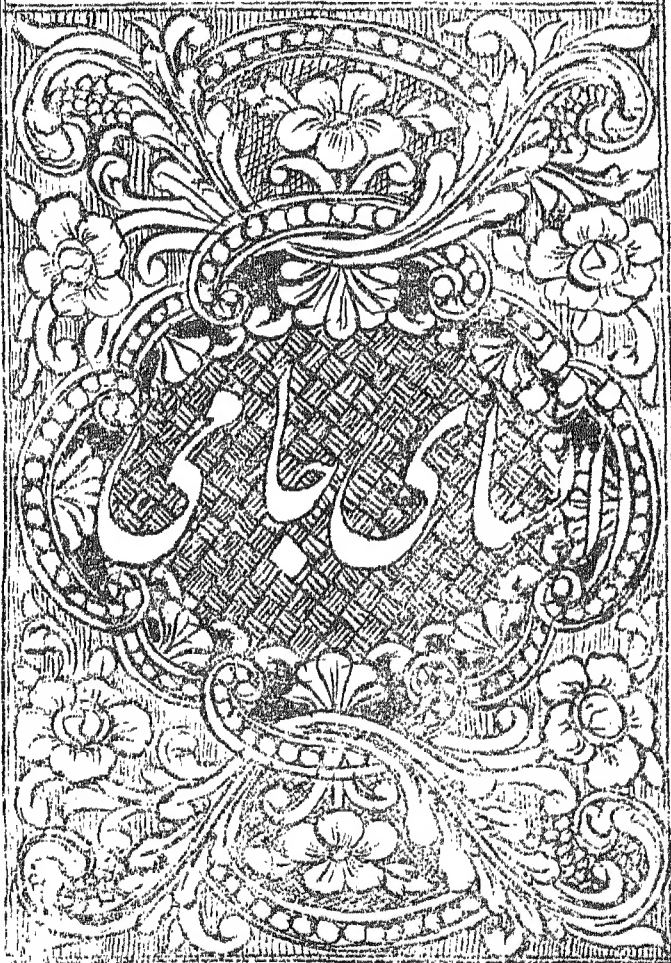


1915000

5 9 11 2

بسم الله الرحمن الرحيم

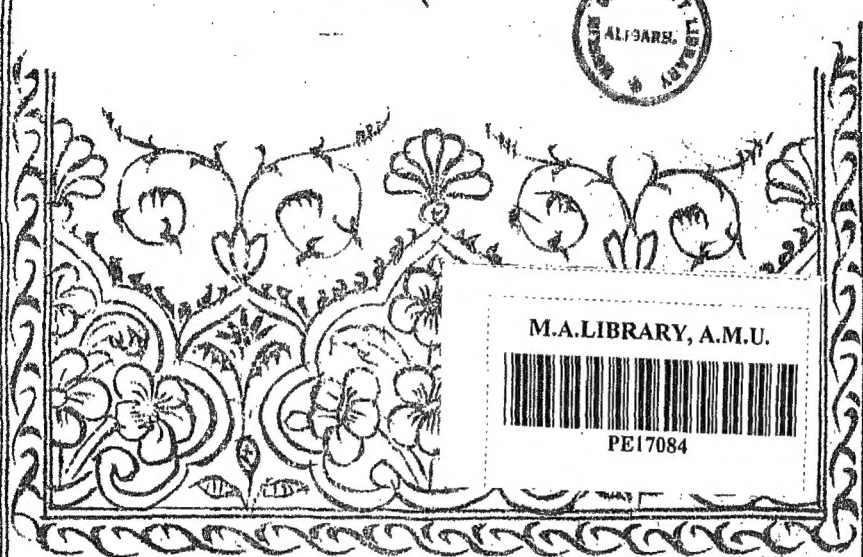


ویندوزی و منبتکاری

۷۹۵

۱۲۰۸۶

CHECKED 2002



M.A. LIBRARY, A.M.U.



PE17084

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين والصلوة والسلام على سيدنا محمد وآله الطيبين الطاهرين

بعد از انشای صحافت ثنائی و تحجیرت الله الذی انزل علی عبده الکتاب و پس از ادای مخالفت
 درود و تحجیرت علی افضل من اوتی الحکمة و فصل الخطاب نموده می آید که هر چند این کینه برابر صفت
 انشاء اطلاع نیافته و بر اسرار منشیان قضیلت انشاء تقدیم اتیاج نشناخته اما چون بضرورت حکم
 واقضای حال رفته چند در خطاطیه ارباب جاه و جلال و مجاورت به اصحاب فضل و کمال اتفاق افتاده بود
 به معیار طبع سلیم و در همین تقسیم بعضی از اجده مخاومیم تمام عیار می نمود و درین اوراق جمع کرده شده
 و ترتیب داده آمد شاید که بدین وسیله بخاطر قبلی عبور افتد و خط و بر خیمه صاحب دلی سبایج حجت
 و حضور گردد و نقض الله تعالی بصدق النیت فی جمیع الامور و بهر سببانه علیم بانی اصدق و رزقها
 که بدر و لیسان محمد و می ارشاد بآبی نواجه عبید الله مد الله سبحانه ظلال
 ارشاده نوشته شده هر چند راه ذره بی روی راه نیست که کونیش از وجود پیشانی
 تا در هوای او کند عرض حال خویش از فیض غام او نبرد و روشنی قباب بهر طاعت نیاز و شکست

برای خداست که درود
 او را بر بنده خود کند و بر او
 صلوات و درود بفرستد و
 باطل را ببرد و از حق و
 الله تعالی بصدق و راستی
 قصد دل در هم کار دارد و
 پاک است و در متدیه بزرگ
 پنهان است و در سینه است
 انشای
 در این کتاب
 الله تعالی که یک است از حق
 عیب سبایج
 این خواجگار راه و راجع
 به روی راه و راجع
 به روی راه و راجع
 صفت ذره و باشد و نظر
 صفت از می که است
 در کاف بیان و در سینه
 که راجع بسوی ذره باشد

CHECKED 2002-97

و مصالحت شوق و دوستی بنین بوسی خاویان آن درگاه و ملازمان آن آستانه که پناه و صافان
و منزلگاه رستان است بموقف عرض رسانیده میشود التماس التفات خاطر فیاض که واسطه
دولت دینی و دنیوی و رابطه سعادت صوری و معنوی است می رود چه ظاهریست که نیازمند
خلص العجز بخل عاطفت کریمه مستحقان آن آستان پناهی نیست و بجز سایه مرحمت باریا فنان
آن دو تاختانه آرامگاهی نه ای خاک درت کعبه ارباب ارادت در گروی لبوی تو نیارم
بلکه آرم به اطناب موجب ساست مست و ابرام شمر خراست سلام الله و تحیات و حرمت و برکات علیکم
اولاد و آخر رقعہ آخری به سقیایام مضت مع جبره دکانت لیا لیا بهم انوار احاطه ابا علی و
الزمان و طیبیه ایام کنت من اللغوب مرا حید یاد آن روزی که در میخانه منزل دوشتم به جامی
بر دست و جانان در مقابل دوشتم به قصه کوتا که شمول فیض پیری فروش به بود حاصل پرتزائی
که در دل دوشتم به نیاز و افتقار و سحر و انکسار بموقف عرض رسانیده میشود و تمس آنکه دور ماندگان
در مانده را با الکیه فراموش نگردانند و گاه گاهی در اوقات حضور در مجلس شریف بگوشت خاطر
سینیت بگذرانند به ای نیرم وصل حاضر غایبان را دستگیرند و آنکه دست حاضران از غایبان
کوتاه نیست به زیاد ابرام شرط ادب نیست سلام الله و رحمت و برکات علیکم اولاد و آخر رقعہ
آخری به سلام علی عاکفی منزل به چهل من فاق کل الانام به سلام علی طائفی کعبه به سلطوا انما
حج الکرام به چون تکلف در ابلاغ سلام و تخلص در انظار شوق و دعای شیده اهل ناموس
و شیمه ارباب نام است لاجرم خاطر فاتر و اقدام بر این مرام رخصت نداد و صریح دیوانه
چه داند و روش عقل و سداد به توقع آنکه گاه گاهی از حین زمین بوسی عقبه علی و ملا نمانده اسلام
و التحیه حق نیازمندی گذارند و دور ماندگان در مانده را از گوشه خاطر فرنگذارند به
ای مرغ شاخسار عنایت که در سبزم از گلشن و فارست نکست وصال به خوش
می پری بانه فراموشیت سباد به از حال ماکه بسته پریم و شکسته بال و مرادات حال سعادت
متواصل باد و السلام و الاکرام رقعہ آخری ایهاکم الله تعالی الی یوم الدین لا اله الا الله

۴
ساست بکین مکمل کیون
مختصت و اخرو فانی
مست

الفصل الثاني

مجلس شورای اسلامی

١٦٦٦

مفتوح و در تمام
مردمان در تمام

پیشانی و سینه

سید احمد علی

و در قسمت آن
اسماء و خدیجه

۳۴

سیراب ساز فواید

سیراب کوئی

بسم الله الرحمن الرحيم

بسم الله الرحمن الرحيم

نواز بخشدار

منزل السلام من الكعبة

ایک اور ان کے

بندی دارد

کرامت من میں

سنگدکان

کتابخانه عمومی

010 010

۱۲
 درستان شنگان
 که در شمار اودلی
 جزا و فرار اوست
 از قلمی تادوز
 به باغی دارد
 و سلام و درود
 این است که
 به بر داشتگان
 به شینگی
 به جود اسلم
 ۱۳
 کمال شینگی

المثنی فین چون قلم برداشتم و اندیشه گماشتم که حرفی چند از سقوله مکاتباتی که یاران نویسنده
 دوستداران فرستند بنویسم حکایت خیر شکایت فراموشی خدمش و در دل نگشت قوه خیر خصه بی انفال
 وی در خاطر نگذاشت نه برگزینیه فراموشان گمنام را نام می برند و نه بر شمه خامه خام طهران بی سرخسار
 پیغام میفرستند نمیدانم که موجب چندین تجاقل از مقتضیات طریقه محبت و وادست یا کاشی از انصاعت
 بضاعت کاغذ و مداد است که دایم این گمان که شادم نکلی کاری چو زمانه بر مرادم نکلی ماضی ماضی
 التماس آنکه برخلاف گذشته پیوسته بنوشته این کمینه را شرف دارند و از احوال ملازمان عتبه علی حضرت
 مخدومی ارشاد بآبی دلالت انتسابی ملاذی ادام الله تعالی خللال ارشاده علی مقارن المیزان
 آنچه در وقت گنجده اعلام فرمایند که خاطر شکسته را بان تسلی حاصل آید بی دولت آنکه دیده ریزش
 نگردد بی قوت پاک ره بسویش سپرده ای کاش رساند غنی قاصدا زو تا یک نفوس گفت و گو
 گذرود و السلام رفته آخری سلام الله و رحمة و برکاته علیک تحیات مبارکات و دعوات طیبات
 از کمال خلاص غایت اختصاص مطالعه نموده شوق و غرض تقصیل ناکل شریفه که اشرف مطالب تصدیق
 فرموده نیاز مندی این کمینه را بساغر غریب تخصیص فلان فلان بیست و چون این فقیر از آن فقیر ترست نه شایسته
 برده آید یا از سلسله ملازمان شمرده شود که گویند که سلام با نجان پارسان مدنیاز و زکریا کمین بافتا
 رسان دادی در روز چشمه رسید من در بجا که مقدم آن شاه کامیاب همان در دولت و دیوانی و
 سعادت جاودانی حاصل باد و محبت من به او که کیفیت اظهار در دامن شاق بود که کیف قرار ده هر دیده که در
 بجایست نگر نیست چون از تو جدا ماند چرخون نگر نیست در هر چند که تو در دستم بودم زانکه سرخ تو دید و دور
 از تو بزیست از آن باز که این بیدرست و پیراد دولت پایروس شریفه در دست داده بیده بدست بر دوش
 از برای افتاد و همگی همت متوجه آنست که بروی که توان سیحما علی الوجه بل شیاعی الراس روی افتخار
 بنحاک استان رساند و سر قفا بر آسان فرساید اما نه آن کیمیا نیست که در روح بر خواند و نوشته اند و نه تو قیا
 چشم هر خوابگاه او در پدید آن خاک در که سر بر اهل بصیرت است لاخاشاک کل دیده هر بی بهر شود
 و مع هزار جاسوس که می آید و اما علی الاطلاق من میتدی بالهم استحقاقا آنست که شاید این

این تجاقل از باب تقاضای
 خود را دیده و دانسته چنان
 بنویسد که در کمال
 با بسند گویند که در کمال
 از کمال خلاص غایت
 فرموده نیاز مندی این
 برده آید یا از سلسله
 رسان دادی در روز
 سعادت جاودانی حاصل
 بجایست نگر نیست
 از تو بزیست از آن
 از برای افتاد و همگی
 بنحاک استان رساند
 چشم هر خوابگاه
 و مع هزار جاسوس

این تجاقل از باب تقاضای
 خود را دیده و دانسته چنان
 بنویسد که در کمال
 با بسند گویند که در کمال
 از کمال خلاص غایت
 فرموده نیاز مندی این
 برده آید یا از سلسله
 رسان دادی در روز
 سعادت جاودانی حاصل
 بجایست نگر نیست
 از تو بزیست از آن
 از برای افتاد و همگی
 بنحاک استان رساند
 چشم هر خوابگاه
 و مع هزار جاسوس

انیت غفر ب رواتر قلع غیرت و امتناع بکشاید و از روی تنق غیب علی حسن الوجوه جمال نماید
 هر شاخ صیدری بر آید چه عجب در محنت دوری بسر آید چه عجب چون دل که خلاصه و جو دانجا است
 تن نیز اگر بر آید چه عجب در اخذ تم نوادی و به بعضی فالذی لیفر کم لوکان عندکم الکل اطنا
 از حد میگذرد و ظل عالی بر مفارق ادانی و عالی ابد الابد و مد و باد رقه آخری از شهر شوق
 و غرام تقبیل تراب اقدام خدام شده سدره مقام قدوده انام بلحا و خواص عام و الله تعالی ظلال
 جلالتی یوم القیام نه حد این فقیه تمام است لاجرم طی آن مقال که در بقیده تضرع و استمال آورده میگوید
 نامه شوقم در آن حضرت بخوان نام میرزا نکه می ترسم بر آن سمع شریف آید گران بد چون شوی
 سیراب فوج موج آن بحیات و تشنگان تیه حیران را بخاطر گدازان رقه آخری بعد از غرض از سندی و
 شکستگی شرح تعلقی و دوستی بر زمین بوسی عتیقه مجلس شریف و موقت نهی خادمان آن آستانه و ملازمان آن در آنجا
 عرض داشت آنکه جناب محمد می ترک مجاورت کعبه جان مل کرده بودند و روی مسافرت در قبله آب گل آورده
 چون قار نهیست قریب ابعدا نتر و ال انسته اند و قیمت دولت صحبت را بعد از انار محال شناخته مضمون این
 رباعی را که در عمری بشکست ستودم خود را در در شیوه فهمیدم خود را چون بحر آمد که ام صبر و شکیبایی
 بعد از مودم خود را در در زبان ساخته میل مرا بحت نمود و بدو بصوت انحراف در سلسله سحر خیزان
 غریمت عاودت فرمود و در شک نیست که در این کشور با استین گرم از چهره حال ایشان خواهند شنید
 در نگارین نجالت بر ایل غایت از آینه ضمیر ایشان خواهند شنید و در این گستاخی بنا بر فرموده ایشان واقع شده و
 الامه چه یار اسما را که خشنده مدرا سفرش بخورشید انور نویسد به همین فخت و قدر او بس که خود را در محضر
 از دزد که تر نویسد حق سبحانه و تعالی بیک ترا از بی بهرگی در این محوطه دارد و در از انزیر بهر مستز و یکان محوطه و سلا
 والا اگر ام رقه آخری نیاز و دل شکستی بخیر و شکستی بموقت عرض ساینده میشود که شوق غرام یا پوسی غمادیم
 که از مراده انانست که بتقریر زبان و تحریر بیان تو آنکه در حال اینجا آنکه شتی در گردان اصحاب کشتی در غایت شیطانی
 هر شرط بهت غریزان بوز و دیگر که بساحل بجائی برسد و ظل کارم بر مفارق اکادم و عالی محمد و باد رقه
 آخری بعد از عرض نیاز بلسان خنجر و ایجاز معروض خادمان آن آستانه و ملازمان آن دولت خانه آنکه حد

قتل یک نفر در قتلگاه
 و از سر عین و کعبه و بنی بنی
 قتل تنق بر و از قتل و قتل
 بنی چه در ۱۲
 مرغان دل خنجر و سنج
 یک آنکه کفر کنند و سار
 باشد و شکست و شکل و جود
 خطاب از باب افعال
 سنج و رانی از یک
 غلام و عین و کعبه و بنی
 بنی شیشی و دل ۱۳
 تقبیل بقات و بار موصه
 از باب تقبیل بنی بنی و بنی
 ۱۴ که سده بنی بنی و بنی
 در شید و دال و سینه و سینه
 ۱۵ ب ۱۵ دزد و کسر قاف
 و سکن دال و سینه و سینه
 پیشوا ۱۶ که
 منقول از باب استحقاق
 جیران و غم زده
 ۱۷ که بهتال

۱۸ که بهتال
 ۱۹ که بهتال
 ۲۰ که بهتال
 ۲۱ که بهتال
 ۲۲ که بهتال
 ۲۳ که بهتال
 ۲۴ که بهتال
 ۲۵ که بهتال
 ۲۶ که بهتال
 ۲۷ که بهتال
 ۲۸ که بهتال
 ۲۹ که بهتال
 ۳۰ که بهتال

مردی که کم نموده بودند و تشریف قدوم شریف ارزانی فرموده با خرچان علوم شد که سفر ایشان
یا جازت نبود و از آن حرکت بسیار ایشان و شرمند در ایشان پراگنده اند و ملاغم مرحبت خرم کرده
وردی توجه بدانجست آورده ازین جور رستم مبالغه تمام توقع اعتداری و تناسلی آفتابری میداشت
که کرده در گردن بعد خجالت ردی و عذر بخوام زجرم اولی پیش فضل عام آن شاه کرام و عذر
من باشد فضولی و السلام رفته آخری هر چند دلم طلباب تدبیرتند بر خاک درت غیوم میزنند
پازی بکشد طلباب تدبیر مرا از هم بدر غیوم بهم در شکند نزدیک نمود و در غی نمود که در اند دولت
پانوس نزدیکان دست دهد اما چه توان کرد و فرشته است برین بام لاجور داند و ده که پیش از
حاشان کشد دیوار بر جای کم آنخی و غل نامشاهی و آفتابست که وصال بهند الامنیته قبل حلول الامنیته
میسر کرده میرود بنده و رانده ولی تا نرید نیت آنکه درین راه بجائی برسد حق سبحانه تا نزدیکان
از محنت مفارقت و دوران دور دارد و دوران را از دولت مواصلت نزدیکان مسرور و السلام رفته
آخری ای سببی حمد و فاکرده در پیش تو و قالعین عیب است مگر بگریان زرقای تو و صد خسته جگر
از بهر ضایع مر و باز نگردد و اعتقاد این ضعیف با طافت خراج شریف آنست که هر جای باشد از فقر و غیری که
مردم و مجبور مانده اند متاع خواهند بود و هیچ جامعیتی چنانچه باید که نخواهند نمود چنانچه بر غریزان آبخا
ترحم کرده اند فقیران اینجای را نیز به تشریف قدوم سفر از گردانند تا آنچه صلحت وقت باشد
مقرر گردد از مکارم اخلاق ایشان بدیع نمی نماید تجاری احوال بروحی که تقصیر مصالح دینی و دنیوی باشد
واقع باد و السلام و الا کرام رفته آخری و آورده صبا نامه مشکین قیمت شد و روضه جان تازه در شمع
فکرت من و جواب آن خیم یکم را انداخت درین و رطبه کمال کرمت و امید از عرض ناز و غصه شد
آنکه داعی را و اعیان بود که عنقریب رسالتکین بوسان آن آستان ولایت نشان لازالت قبله لتوجهات
ارباب المطلب العرفان منتظر یابد اما بواسطه بیروت بود و شد به سواد توقفا و امید داری بعنایت
حضرت باری عز شأنه آنست که در اول کار این منبره امید رسیدن گیرد این شگوفه و در شگفتی بندید زیاد
از کرم شرط ادب نیست ملاقات و جهانی حاصل سعادت جاودانی متوصل باد و السلام و الا کرام رفته آخری

[illegible]

که امت رسانید به یکدل یک زبان روی نیاز بر زمین و دست دعا بر آسمان بونالفت دعا گوئی و مراحم رضا جوئی قیام
نموده رجا بکرم الهی و اتق مستدامید بشرافت ناشای صاوی که غنای فحمای تازه و نصر تاس
بی اندازه دست داده عنان غنیمت مستقر دولت معطوف گردد و امیدوار پناه که منطف گردد و عطا
عزم بزودی مستقر حلال رسد شکار گمان شاهباز دولت شاه ^{بند} روضت و نیوی فتح و در چنگال
و السلام و الاکرام رقعده آخری باز صبح طرباز مطلع امید و امید نجات طفره از گلشن اقبال و زید نامه نیست
سر آمد مراد دل من حاصل نامه مرادی که دلم میطلبید و فتح تا کرده چنانچه سر آن نامه هنوز به بهشام دل
جان را که فتح رسید به سر که را بود پرازد گوهر اخلاص درون چون صدف شد بهر تن گوش چنان شرفه شغیفه
چون بلطفه شریفه یعنی از فتح و نصرت جدید بجا کشیدان شاه راه انتظار رسید فرود آن فتح را طبع
به فتح ساخته و مرهم خاطر مخرج شناخته زبان حال لسان مقال الشکر گزار میهن مقال کشادند
عبدالحمد هر آن نقش که خاطر بخو است آمد آخر پس پرده تقدیر پدید به خار هر که که بدخواه براه تو نهاده
خجری گشت که خرد جگر و تنگید به حال عاقل و مخلصان و توخواه و خلاصه مدعای اعیان بی اشتباه است
که هر روز فتحی نو بکسر مخالفان ضم روی نماید و نصرتی تازه با قدرت معاندان منضم چهره و دبیم
چامی از اخلاص کند بهر باد سوی تو فاتح فاتح ابواب خرمید تلافی و وسایه عاطفت ابد الابد رقعده
آخری خدیویم دست و پایک یار یار را به فرخ آن ساعت که یام دولت دیار را بدیاگر طعن فرست کاریم
زود و نیست زانکه یا یادش فرست کرده ام اغیار را بخواندی طو ما غم بی او ولی چون شد مرا به نامه
تو ندید جان علی کردم آن طو یار را به ضعاف مضاعفه آن ملاطفه و معاطفه که از فحوی نامه عنایت آمیز
و مضمون صحیفه محبت انگیز یا ویر شوق و ذائقه ذوق کشیده و چشیده نیاز و افتقار و عجز و انکسار و حق
عرض سائیده میشود و شوق آرزو و مندی بدولت دست بوس خداوندی یاده از دست که بر تیر زبان
تحریر آن توانکده دیده ام زار زار رخ و درخوایم دلم بدیدم برین شرح دوری آن زار را به لیکان زاریاشد
اتجاه نظر از غم چون غم دورج و گرفتار کم در و دل بسیار را به زدن تو ای محض فضل انتنان که حضرت را حسب الامکان
از مکاره مصنون و از مکاره مامون در مقود دولت و مستقر جاه و حشمت بدارد به بند چاد و عای و کنایه

[illegible]

۱۲
 ۱۳
 ۱۴
 ۱۵
 ۱۶
 ۱۷
 ۱۸
 ۱۹
 ۲۰
 ۲۱
 ۲۲
 ۲۳
 ۲۴
 ۲۵
 ۲۶
 ۲۷
 ۲۸
 ۲۹
 ۳۰
 ۳۱
 ۳۲
 ۳۳
 ۳۴
 ۳۵
 ۳۶
 ۳۷
 ۳۸
 ۳۹
 ۴۰
 ۴۱
 ۴۲
 ۴۳
 ۴۴
 ۴۵
 ۴۶
 ۴۷
 ۴۸
 ۴۹
 ۵۰
 ۵۱
 ۵۲
 ۵۳
 ۵۴
 ۵۵
 ۵۶
 ۵۷
 ۵۸
 ۵۹
 ۶۰
 ۶۱
 ۶۲
 ۶۳
 ۶۴
 ۶۵
 ۶۶
 ۶۷
 ۶۸
 ۶۹
 ۷۰
 ۷۱
 ۷۲
 ۷۳
 ۷۴
 ۷۵
 ۷۶
 ۷۷
 ۷۸
 ۷۹
 ۸۰
 ۸۱
 ۸۲
 ۸۳
 ۸۴
 ۸۵
 ۸۶
 ۸۷
 ۸۸
 ۸۹
 ۹۰
 ۹۱
 ۹۲
 ۹۳
 ۹۴
 ۹۵
 ۹۶
 ۹۷
 ۹۸
 ۹۹
 ۱۰۰

سید علی حسینی
از تهرانی است
کودن در بخت طاهر از
سیب فرزند
اسد او و قتل
شد در جنگ

در دست خود دارد
جایگاه در این
مستقر است
عقل و ادب
استغنی در دین
و اوقات آن
سخن نام
از تهرانی
کودن در بخت
سیب فرزند
اسد او و قتل
شد در جنگ

[illegible][illegible]

در روز دوشنبه ۱۲ محرم ۱۰۸۰
 در آن روز که در آن روز
 در آن روز که در آن روز
 در آن روز که در آن روز
 در آن روز که در آن روز
 در آن روز که در آن روز
 در آن روز که در آن روز
 در آن روز که در آن روز

ملت میگوزانند رسیده کلاه گوشه قدر و منزلت شان با وج غرت و درنده گرامت رسانند همگی در
 یک زبان بی نظافت شکرگزاری قیام نموده و قوا عدمنت و سپاسداری کار فرموده میگویند و حق و حقیقت
 و خیر و اقا عده عدل فروزین کن که در عدل و عدل ملک توهر روز فروزین خواهد شد و نصرت زنده خواهد
 که بی منت خلق بد معنی گویم همیشه زبون خواهد شد و لازمال و ملت موافقان در معرض از دیار واد
 و گرون مخالفان در رتبه خضیع و انقیاد و السلام والا کرام رتبه آخری با همه سیاهی و بطاطنی
 از انتظام امور ملک و ملت و التیام مصالح کارهای وین دولت بدعا گویند و بعضی در و خاها و بعضی
 و زبان به تشنه دوست بدعا کشاده گوهر شکرگزاری بگفته و بلسان خیر خواهی گفتند و شکر را را که
 بعون ازل باشد بصفا ینک و خصومت بدل به بنی اقبال درین کسبه ویریه و غلظت و اخت کمال
 خیر و در آنکه زدی دم زشت و شقاوت می سپرد راه و فاد و فاق با اینهمه خاصیت عدلست و داد و دین
 فرزند توان عدل و داد و عدلست شاه گرانیشان بود و فتح ملک همه آسان بود و باد بقاء شاه جهان
 بکام به تا بود امکان بقا و السلام به رتبه آخری عنایت نامه موجب بریندی و شمر سعادت مندی بنی
 از توجه لوامی نصرت شعاری بجانب آن دیار بنی اصفان دعا گوئی و دعا گویند یکدیگر یک روی رسیده
 خلوت سلسلی و در رفت و رو ب داده و دیده امید و شایه راه انتظار نهاده و غم خانه فراق و ترانه اشتیاق ایشان
 انبیاست و مبارک ساعتی کان میبهر و اکت منزلت و در و صلش سر فرزند و جان با قباشر ناز و دل و چه حاجت
 اختیار ساعتی سحر از برای او که ساعت را سعادت با بود از مقدمش حال بد و در مطاوی عنایت نامه
 استفسار از آن معنی که چهارشنبه آخر ماه صفر بآن اشتها ریا فته است رفته بود همان تواند بود که بعضی
 از مفسران آیه یوم یخسبکم الله و یخسبکم الله و یخسبکم الله و یخسبکم الله و یخسبکم الله و یخسبکم الله و یخسبکم الله و یخسبکم الله
 پوشیده نمائند که نخست آنروز و شب با صحابه قفا و شقاق است که کافران و بد کیشان اندر یرا که نصرت و
 کمال باک گشتن و استیصال ایشان در آن روز بوده است اما نسبت به بار بانی فاد و فاق که انبیا و صالحان
 ایشانند در غایت مبارکی و فرخندگی است چه کمال قوت و غلبه نصرت ایشان در آن روز شده است
 ع بر دوست مبارک است بر دشمن شوم و چهارشنبه صفر امسالین برادر شنبه صفر است بر جای اثن
 الفان

۱۱
 ۱۲
 ۱۳
 ۱۴
 ۱۵
 ۱۶
 ۱۷
 ۱۸
 ۱۹
 ۲۰
 ۲۱
 ۲۲
 ۲۳
 ۲۴
 ۲۵
 ۲۶
 ۲۷
 ۲۸
 ۲۹
 ۳۰
 ۳۱
 ۳۲
 ۳۳
 ۳۴
 ۳۵
 ۳۶
 ۳۷
 ۳۸
 ۳۹
 ۴۰
 ۴۱
 ۴۲
 ۴۳
 ۴۴
 ۴۵
 ۴۶
 ۴۷
 ۴۸
 ۴۹
 ۵۰
 ۵۱
 ۵۲
 ۵۳
 ۵۴
 ۵۵
 ۵۶
 ۵۷
 ۵۸
 ۵۹
 ۶۰
 ۶۱
 ۶۲
 ۶۳
 ۶۴
 ۶۵
 ۶۶
 ۶۷
 ۶۸
 ۶۹
 ۷۰
 ۷۱
 ۷۲
 ۷۳
 ۷۴
 ۷۵
 ۷۶
 ۷۷
 ۷۸
 ۷۹
 ۸۰
 ۸۱
 ۸۲
 ۸۳
 ۸۴
 ۸۵
 ۸۶
 ۸۷
 ۸۸
 ۸۹
 ۹۰
 ۹۱
 ۹۲
 ۹۳
 ۹۴
 ۹۵
 ۹۶
 ۹۷
 ۹۸
 ۹۹
 ۱۰۰

[illegible]

که موجب راستی تحقیق کند میرشد حق سبحانه تعالی همگان را شفقتی و مهربانی برساند روزی که از اول اسلام
والا کرام رقعۀ آخری دعا های که بر لب نرسیده ، نوید یافتن با شنیده ، تحیاتی که با آن ست روشنی
خروج از عده حیوا با حسن بهر صباح و مساء همراه شمال و صبا بموقف عرض بهار یا جنگان غنیمت جبهه و
جلال و سعادتمندان معسر غدا قبال رسانیده میشود و چون شرح آرزو مندی و اخلاص از توهم
تکلف و ریاء عاری نیست و اظهار افتخار و اختصاص جزیرۀ قاعده ظاهر بینان خود نمائی جاری
فی الاجم شأن باب کرده شد ، جزو یک سلیمان باشد از امور ، حدیث شوق و خلاص نادب و در پیش
خو که اصل روشنائیست ، هوا داری نزره خود نمائیست ، جز اینی نذر از گردائی ، که گوید در دل شهادت و مال
والسلام والا کرام رقعۀ آخری ، آسیب هر حال ناگهان رسیده ، بر نرسیده ، میوه از شاخسار ملک ، یا بر
مباد سایه سر و جلالت جبهه ، نفع منقطع جوئی بار ملک ، آرد و مشوب از باب مصیبت ، جز بقدر شدت مصیبت
نمی تواند بود و داشت مصائب اصعب نواب مفارقت اولاد دست که قره ایون ثمره الفواد اندر جالبشول
کرم آئی و عزم توختنای آنست که اجر و مشوب آنحضرت را در میر مصیبت امتداد دولت جهانی باشد از دنیا
سعادت جاد و دانی و السلام والا کرام رقعۀ آخری ، اند خبری که میر سخل دست ، بر سر خوشگان است
گوئی دل دوست ، هرگز نبود آرزوی خسته دلان ، زان پیش که نزدیک شود منزل دست ، مشوق و غرام
مشاقان ستهام بنجاک لبوی سده جبهه و جلالت و عتبه غدا قبال آنحضرت نه در آن درجاست که بر شمع خاصه
شرح آن نوزاد و او یاد طی نامه نشر آن تواند کرد ، جسم آن باب کرده بر اسم دولت خویشی و طاعت
و عا گوئی قیام می نماید که بر تاج و زین شاه جهان سر باد ، بر فرق زمانه سایه گستر باد ، آوازه بندگی و
شاهی تابست ، مایند و شاه بنده پرور باد و چون شاه تفقد گدائی بکند ، در لطف نظر ببینائی بکند
از دست گدای بی توانا بی هیچ جز آنکه بصدق دل دعا می بکند ، حق سبحانه تعالی خاطر و تخطیان
آنحضرت را بر رعایت رعایا و شفقت بر عامه برای زیادت گرداناد و از ادرین جهان سبب است لذت
و دوران جهان جنت از دیاد سعادت دار و السلام والا کرام و لکه مد ظله العالی ، ای سلام بر سلطان
کام و اهل میان سلامت است ، سویت ارکان خسته اسلام ، مغیرتم بغیر که خسته است ، کاش با جام آن جهان است

ویدیدیند که از آن بیاد
کنید یان سلام را
سلام مبارک به منی شام
۱۲۰۱۲ راست هرگاه که
رو بطرف مغرب باشد
۱۲۰۱۳ مشرقی کشف الفیاض
۱۲۰۱۴ عاری یحیی و در
مطهرین به منی خانی و برهمن
۱۲۰۱۵ دراک که در لیکن
۱۲۰۱۶ انشای حاجی
مفتوح و درال شاد و صمد
۱۲۰۱۷ به منی اسبب بند شاد
۱۲۰۱۸ زار سید که کات
۱۲۰۱۹ غام باشد ۱۲۰۲۰ شاد
۱۲۰۲۱ شاد و صمد و درال شاد
۱۲۰۲۲ شاد و صمد و درال شاد
۱۲۰۲۳ شاد و صمد و درال شاد
۱۲۰۲۴ شاد و صمد و درال شاد
۱۲۰۲۵ شاد و صمد و درال شاد
۱۲۰۲۶ شاد و صمد و درال شاد
۱۲۰۲۷ شاد و صمد و درال شاد
۱۲۰۲۸ شاد و صمد و درال شاد
۱۲۰۲۹ شاد و صمد و درال شاد
۱۲۰۳۰ شاد و صمد و درال شاد

از این روز تا روز دوشنبه ۱۲
 از این روز تا روز دوشنبه ۱۳
 از این روز تا روز دوشنبه ۱۴
 از این روز تا روز دوشنبه ۱۵
 از این روز تا روز دوشنبه ۱۶
 از این روز تا روز دوشنبه ۱۷
 از این روز تا روز دوشنبه ۱۸
 از این روز تا روز دوشنبه ۱۹
 از این روز تا روز دوشنبه ۲۰
 از این روز تا روز دوشنبه ۲۱
 از این روز تا روز دوشنبه ۲۲
 از این روز تا روز دوشنبه ۲۳
 از این روز تا روز دوشنبه ۲۴
 از این روز تا روز دوشنبه ۲۵
 از این روز تا روز دوشنبه ۲۶
 از این روز تا روز دوشنبه ۲۷
 از این روز تا روز دوشنبه ۲۸
 از این روز تا روز دوشنبه ۲۹
 از این روز تا روز دوشنبه ۳۰

محبت و دعا بشکافانید که لطف تو بگذرد و بخارستانها و خارستانها شود و بهارستانها حکایت
 حکایت و شکایت بنابر آن واقع شد که ایشان از رفته رفته تصور کرده اند و در تحت تحریر آورده و الا به
 از تو چنان معامله که کسی رسد در آن گنجینه است از تو بجز گنجینه که نه از آنکه لطف تو شریک بکند به حق سبحانه
 همواره در نظر رفت خودشان دارد و بافت نظر خودشان نگذار و السلام رفته خرمی بعد از رفع
 صحیفه خلاص بلسان افتقار و تقصیر و طمع آنکه درین چند روز نتوانم فکر بخواند و زغلی جدید بیاختصاران قلم رسید
 نکته و دانان بخور شیرین و زبانان نظم کسر عقد جواهر منظم آنرا گوشواره جمع قبول تسلیم بلکه حامل گردان مجموع و نظم
 ساخته طریقی متبع آن برداشتمند و معانی بدیع بر لوح بیان نگاشتمند داعی نیز دفع گمان تکامل و دفع
 تهمت تسابل را با آنکه در زیران در قیاس خورده و دانان بنیاید جرات طبع جوانان که گویای چند از خوی
 بختالت گرد کرده و در صدق ادرات پرورده و در شسته و قیق محبت فراهم آورده و تحفه سلک محبت و در نظم جمعیت
 میگردد و در شسته این نظم که گویای ناست نیست که بلکه صدف پاوست بدو یادش و شاه را به باد که برنده
 و درگاه را به همیشه یا ضحی از رشحات طبع گوهر نیشانش تازه باد و قضای جهان ز نغمات نظم و آواز نیشانش که طراز
 و السلام والا کرام رفته آخری لایق شوق تست و برسم لیکن در روز دیگر چو فرساید زبان یک شمشیر نتوان گفت بازید
 بعد از تبلیغ سلام بلسان تمهید و ابهام معروض آنکه چون غایت نامشتمل بر ما که نامدار که از این گمان را و به نقظه
 آنکه ساد شده بود و رسید دیده را نورانی سینه را سرری بخشد لحن بر یکی در بهار و درون نخی یافت که از شکفتن آن باغ
 طبع خندان شود و ناخنده دانست که از شکافتن آن باغ خرد عطر انشان گردونی فی حد و جوی و دیم لطیف موزون به
 از دوح که نصیبت افزون به مکتون ریخی نیست و در بسته کلیدین نهفته مدلهما شده خون فکری پوست بنایا که در
 دست به بازی آن جوهر خرنی اما شامل گوهر بار و در مقابل آن لای صافی لیکن حامل لولوی بهار و در میان شکفتن
 و رفته تعلقی و در لای نظام داده به وقت حضور فرستاده و آن نیست که کرده زلفت کشی باروی خوب بشود
 آفتابی جلوه ده بر سولها نون و گردای زیر سبز زلف که تحت ماه تمام به قوس قزح بر اوج خور کرده مقام به دل و دم
 گیسو تو سرشته مقیم به گل پیش به رویتو آشفته بدم به همیای رچنانست که اگر زیور حسن حال انشای خود عین الحال را
 در خور بود به هر چند صدف شکسته خور بود به این بهر خورشوار بود به هر چه با با التفات طبع لطیفشان جل باد و سما

از این روز تا روز دوشنبه ۱۲
 از این روز تا روز دوشنبه ۱۳
 از این روز تا روز دوشنبه ۱۴
 از این روز تا روز دوشنبه ۱۵
 از این روز تا روز دوشنبه ۱۶
 از این روز تا روز دوشنبه ۱۷
 از این روز تا روز دوشنبه ۱۸
 از این روز تا روز دوشنبه ۱۹
 از این روز تا روز دوشنبه ۲۰
 از این روز تا روز دوشنبه ۲۱
 از این روز تا روز دوشنبه ۲۲
 از این روز تا روز دوشنبه ۲۳
 از این روز تا روز دوشنبه ۲۴
 از این روز تا روز دوشنبه ۲۵
 از این روز تا روز دوشنبه ۲۶
 از این روز تا روز دوشنبه ۲۷
 از این روز تا روز دوشنبه ۲۸
 از این روز تا روز دوشنبه ۲۹
 از این روز تا روز دوشنبه ۳۰

از این روز تا روز دوشنبه ۱۲
 از این روز تا روز دوشنبه ۱۳
 از این روز تا روز دوشنبه ۱۴
 از این روز تا روز دوشنبه ۱۵
 از این روز تا روز دوشنبه ۱۶
 از این روز تا روز دوشنبه ۱۷
 از این روز تا روز دوشنبه ۱۸
 از این روز تا روز دوشنبه ۱۹
 از این روز تا روز دوشنبه ۲۰
 از این روز تا روز دوشنبه ۲۱
 از این روز تا روز دوشنبه ۲۲
 از این روز تا روز دوشنبه ۲۳
 از این روز تا روز دوشنبه ۲۴
 از این روز تا روز دوشنبه ۲۵
 از این روز تا روز دوشنبه ۲۶
 از این روز تا روز دوشنبه ۲۷
 از این روز تا روز دوشنبه ۲۸
 از این روز تا روز دوشنبه ۲۹
 از این روز تا روز دوشنبه ۳۰

راحت و بهشت ۱۲

بخشش ۱۲ نگارنده و فرمان کم نگاراس
از کاخران بی کلا مکتوب از زمین برودر کارکن لائوسا
مجلسی مشهوره ۱۳ روزن قاضی

عاشقانه لایق است
 از معانی کلام
 که رسانده باشد
 به بی غایتی
 در بیان معانی
 معنی و معنی
 معنی و معنی
 معنی و معنی
 معنی و معنی

سیکرد و تمام استماع الاطباء فی الکلام المنقذی الی الدال الابرار بر دعا اقتصار ینماید حق سبحانه
 و تعالیٰ را از هر چه بناید نگاهازد و از هر چه بنماید در پناه و السلام رقعہ آخری است آنی که پناه اهل آثار
 کردند به پیچاره نواز و چاره سازت کردند به مسیحا سرخا کساران زنده را به شکرانه آنکه سرفرازت کردند
 از قلع و پاکیه رقیبه و غوغاه در سایه بادشاه دین پناه پیرایه استکسب دولت ابدی و سرریای
 استحقاق سعادت سرمدی ست خرومند است که آن پیرایه را معطل ندارد و این سیریه را حاصل کرد
 آن در دستگیری از پافا و گان خنیش نماید و باین در پیامدی سرشته از دست دادگان گوشش
 فرماید به برآور حاجت امیدواران که فرمایند امیدت نیست نشان در سینه و پیشانی که گم تو
 جاویدت نیست به همگنا از ایزد تعالیٰ بر مرز حق خود صبور دارد و از مساحت خود نفور و السلام رقعہ
 آخری است او حنی و انی قصه البعد و النوی الی المجلس الخوف بالحمد والعلیٰ افتاد که جزوی من
 واقع بوده و بزودی صحتی کلی رونود و النعمه لله ولی الاحسان به خیر صفت و شکره صحت مدگره مصحوب
 یکدیگر بودی به خیر ماندگان هجران را به زان خیر جان و دل بفرمودی به حق سبحانه و تعالیٰ همگنا را
 از عارضه امراض صوری و معنوی محزون دارد و از غائبات دینی و دنیوی مأمون السلام الالک
 رقعہ آخری لا زال کالصلوات عماد الدین به و کالهدیم حقه لابل الصدق و البقیین به ساعه
 بطاعات مقرون باد و اوقات خیرات مبررات شون به گفتم که گفتم پس از دعا حرفه چند به بر عا
 اهل رسم با هم پیوند دل گفت که ابرام نه شش و ارب ست به بس کن که همین دعا
 بسند ست بسند به و السلام رقعہ آخری لا زالت افلاک حول مرکز ارا و نه عاثره
 و النجوم فی اصا به سم سعادت باثره به گفتم که جواب نامه جان پیوند به بر لوح بیان قلم زخم حرفی
 چند به دل گفت که از تکلف عاوت در سم به بگذر که همین دعا بسند ست بسند به خاطر شریف
 از تقلید بطلوبات مجازی مطلق باد و اوقات عزیز با ستغراق و مقصود و تحقیقی مستغرق به چون با
 بجان ناز کلکت پیوند زان خط مسلسل خرد افتاد به بند گفتم که جواب آن نویسم دل گفت به بس کن که
 همین دعا بسند ست بسند به سلام الله تعالیٰ و رحمة وبرکاته علیکم به آفتاب از طارم غوث چوسان زعفران به

کرده شد به از معانی
 سبب نادر سکون خانه
 میجو و نوس طار حلقه
 خشم گزشتن نازک
 او می دانسته آه و می گفتم
 و خیر به بیستم استان
 جدائی و فراق را بگوید
 جلس هرگز که نه شده
 به بیست و یک و بیست و دو
 لا زال کالصلوات
 نمازها بسوزن دین و دانا
 روزه بهشت برای اهل
 صدق و یقین به ساعه
 لا زالت آه اسپا بسند
 باد آسمانها که جای دواز
 خواستی او که دله و ناز
 در دست ایندن تیره و ناز
 آن سرگشته شود به
 به بسند ست بسند به
 به بسند ست بسند به

لا زالت کالصلوات عماد الدین به و کالهدیم حقه لابل الصدق و البقیین به ساعه

۱۰ خفقان بالغیر غم سبزی
۱۱ خان غم غم
۱۲ غم غم غم
۱۳ غم غم غم
۱۴ غم غم غم
۱۵ غم غم غم
۱۶ غم غم غم
۱۷ غم غم غم
۱۸ غم غم غم
۱۹ غم غم غم
۲۰ غم غم غم
۲۱ غم غم غم
۲۲ غم غم غم
۲۳ غم غم غم
۲۴ غم غم غم
۲۵ غم غم غم
۲۶ غم غم غم
۲۷ غم غم غم
۲۸ غم غم غم
۲۹ غم غم غم
۳۰ غم غم غم
۳۱ غم غم غم
۳۲ غم غم غم
۳۳ غم غم غم
۳۴ غم غم غم
۳۵ غم غم غم
۳۶ غم غم غم
۳۷ غم غم غم
۳۸ غم غم غم
۳۹ غم غم غم
۴۰ غم غم غم
۴۱ غم غم غم
۴۲ غم غم غم
۴۳ غم غم غم
۴۴ غم غم غم
۴۵ غم غم غم
۴۶ غم غم غم
۴۷ غم غم غم
۴۸ غم غم غم
۴۹ غم غم غم
۵۰ غم غم غم
۵۱ غم غم غم
۵۲ غم غم غم
۵۳ غم غم غم
۵۴ غم غم غم
۵۵ غم غم غم
۵۶ غم غم غم
۵۷ غم غم غم
۵۸ غم غم غم
۵۹ غم غم غم
۶۰ غم غم غم
۶۱ غم غم غم
۶۲ غم غم غم
۶۳ غم غم غم
۶۴ غم غم غم
۶۵ غم غم غم
۶۶ غم غم غم
۶۷ غم غم غم
۶۸ غم غم غم
۶۹ غم غم غم
۷۰ غم غم غم
۷۱ غم غم غم
۷۲ غم غم غم
۷۳ غم غم غم
۷۴ غم غم غم
۷۵ غم غم غم
۷۶ غم غم غم
۷۷ غم غم غم
۷۸ غم غم غم
۷۹ غم غم غم
۸۰ غم غم غم
۸۱ غم غم غم
۸۲ غم غم غم
۸۳ غم غم غم
۸۴ غم غم غم
۸۵ غم غم غم
۸۶ غم غم غم
۸۷ غم غم غم
۸۸ غم غم غم
۸۹ غم غم غم
۹۰ غم غم غم
۹۱ غم غم غم
۹۲ غم غم غم
۹۳ غم غم غم
۹۴ غم غم غم
۹۵ غم غم غم
۹۶ غم غم غم
۹۷ غم غم غم
۹۸ غم غم غم
۹۹ غم غم غم
۱۰۰ غم غم غم

روضه جان لب تشنگان باده شوق بحال کعبه مراد را خضر قی تازده داد و حدیثه جان جگر سوختگان
معرکه جهاد و اجتهاد را انضرت بی اندازه بخشید بهنگنان همدل پنهان روی نیاز زمین دوست دعا
بر آسمان و طاعت دعا گوئی او کردند و مراسم شکرگزاری بجا آوردند و لایزال برکات اقامه طاعتان
حکمی بر بیت الله الحرام و میامن اقتدام غزاه غزاه نصرت انجام بر قطع وقع عداوت ملت اسلام
حمد حال و عهد انجام آمل طایران فخریم چاه و جلال و عسکر غزاه و اقبال بادیالینی و آله الامجاد رفته اخری رفته
برق کین من مر می بندید و بهنیم سوره من فی نجد من شرق ذاک البرق استیج جوی و من شم هذا الرج صحت فی جوی
کنیت بهمان نزول صحیفه مکرته من روة الفخر و المجد و هدی آمد فرو تاج کرامت بر سرش تا اقبال
و دولت بسته بر بال و پرش و نامش چون نافه چین بسته سر بوی آن دریافت بوی جان شام دل چیک شادام
سرش نون انعم و با سطر و ن که جواهر زوهر گوناگون که تا اکنون در خزانه غیب بکسوف و گشایش آمد لاریب
مخزون بود و بساطت قلم سعادت رقم و در سبک ظاهر رشته اشتها را انتظام یافت زیور جمال نامه میمون جلوسه
کمال صحیفه بهایون آمدالی قیام الساعه و ساعه القیام و رة الساج امر و الکلام و واسطه العقد لیا لیا
و الایام بیکه گشت نامی سجد گردانان صواعق قدس مجلسی را گشته پیرد از ان جماع اسخ اهدی و کتا کتب قدس
جوده نظم و کیون بسکال المنطق و واسطه العقد فلما خلعت لقم عنقه و هدمه مخطوطه بر اینین علی صفحه الورد
عد الکتاب قما حیت صار موقعا بتوقع فردی الرطبة و الرقة زان گرامی نامه سطر می جو عقد گوهر است به سحر
کره قدسیات از عقد با گوهرش «شاهد غیب است خفیه با مستورش کبیت» ناطقه مشاطه داران زرد و گوهر
زیورش «نوع و س جله فکر است هر حرفی از ان کرده خامه جاش از شعر شکرین بر برش «چون رخ خوابان افرا
جمال آن زلفه داد و توقع خداوندی جمال دیگر شش» «عنی حضرت من صلی الله علیه و آله و سلم لا کارم رتبه ملک
ورقا بحسن الحکام الی رتبه الملكية الذی معج اولی الامر من نوا ترا شواقة تحرق و قلوب وی الهم من تر
اشفاة تحت رفق خداوندگار خواص و عوام نوع انسان ست و خدا نیکنان عوالم فضل احوال و کرم
و حقیقت با الیهم و با لوجود کاسب المطیقة بالوجود و قلم سائل تحزنه ضیق معیشته به عیش مایه لیس فی حیثه رعد
عبد الحمد محمود علی السن الوری «بذا شق فی القاب اسم من الحمد» آفتاب فضل کز آغاز

[illegible]

از شرب آن بوسه شد
 که در تازی آن بوسه شد
 ای زنت منده شود
 و بیستون الی آخره
 نزدیکان خاص
 که از نونندان
 الی آخره
 شنب و آفتاب
 مانند ماه تمام در باری
 کمالی الی آخره
 ضروری الی آخره
 در کمالی الی آخره
 در کمالی الی آخره

حسن عبارت و لای مثالی لطیف استعارات را از پر سر و بر و صی و شایخ و افسر کرده از خال و جمال خود
 خطوط و سطور غالبه نگ عتبر فام کابیر خال و جام و شمشیر القام جلوه گری نمودند بر یک از قوای جسمانی
 و مدارک روحانی خطی دیگر یا خنقند و بهره هر چه تمامتر گرفتند یا صره از مشاهد نقوش قلمی و صورت رقی
 آن اطراف و الکاف حلیقه حد و سبیل ریحان و غنچه و همیران کاشت و از باران حیات شوق و شبنم شکاریان
 سبیل ریحان گردانید به از عکس خط سبیل قوای رشک قمر مرست ست زبایع خاطر سبیل تری می پرورش
 بیا و کار خط تو به از شبنم اشک سحر و خون جگر و ذائقه از حلاوت الفاظ شیدا میرو و عذوبت کلمات شود و گویند
 کام جانرا چاشنی عذیب شیر به با المقرن جشاید و شامه از تسم روح روح پرور و استشام فواح روح
 گسترش مشام جانرا بشیم شراب و بیستون من حریق مخوم ختامه مشک رسا سیدول ازین پوست شد
 از ان چاشنی از دست شد سامه از ذوق سماع و لذت استماع آن گوش بهوش بر روزنه کلخ صلیح نهاده
 جیب فکر و امن خیال اسخ همچو آن مفلس که ناگه بر گنجی رسد از عقود و یقود و گور لاله الی ساخت ناطقه
 مخدرات عذراستورات حسانت معانی مجرور از لباس طبع حروف و مقطع از کسا حطوط طبع و نقطه و بر گز
 پاکیزگانی و دیدگاهین الیا قوت و المرحان نشان ایشان دوشیزگانی یافت لم یطیشین انس قبلکم لا جان و شای
 ایشان ست به چنان آرمیت ایشان بادل غلشید که پنداری و ولی برخواست از پیش از ان معالقه
 و از دواج و مخالفت و امتزاج چندان زنجیر کلا گفت و دقایق معارف و حقائق استغنی کرده شد
 که زبان خامه بیان از ادای آن قاصرست و بیان خامه زبان از استقصای تنهاده و اسکت عافی که بیستون
 بعضی همان فیه کل کلامی به یوصفت آن چه نویسیم که قاهر آمد و عاجز زد که معنی آن فهم و هم عارف و عامی
 افعات مضاعفه آن ملاطفه معاصفه تمیاتی برای از تکلفات منشیان سخن و در و عیویاتی مصون ز زیبالت
 شمعون نظم گستر بلکه و عا چون سر سینه صوفیان نتیجه کشف و الهام و ثنای چون زاده خاطر عارفان قریب
 جمعیت حضور تمام مقرون با انواع نیاز و شکستگی و شجون باصناف تعلق و دلی بهوقف عرض آن مطلع النوار طالع
 بنوع امر و معارف راضی محیط الفضل الی فضائل محیط رحل توافل الی الی نه از کلمات صاصیت جلایه فی سلسله
 کالاشال به در یادی که بر دل و بر پا چو بگذرد باد و نوال و شود از تاب بخت آب به هر چپ گشت این

از شرب آن بوسه شد
 که در تازی آن بوسه شد
 ای زنت منده شود
 و بیستون الی آخره
 نزدیکان خاص
 که از نونندان
 الی آخره
 شنب و آفتاب
 مانند ماه تمام در باری
 کمالی الی آخره
 ضروری الی آخره
 در کمالی الی آخره
 در کمالی الی آخره

از شرب آن بوسه شد
 که در تازی آن بوسه شد
 ای زنت منده شود
 و بیستون الی آخره
 نزدیکان خاص
 که از نونندان
 الی آخره
 شنب و آفتاب
 مانند ماه تمام در باری
 کمالی الی آخره
 ضروری الی آخره
 در کمالی الی آخره
 در کمالی الی آخره

بهر وصف لائق که رو آورم که راه مد کشی بآن رسیدم بدان وصف مشهور باشد چنان که زنده خرد و فرزند
جهان که وصف ز اثبات آن وصف رسیده که بی حرف باشند در آن گفتگوی آتشی و آتشی آید اند حساب که
گویند کشتن است آفتاب که گویند زبان آوری بپوشند که گرد و کفایت است و کیوان بلند و اذکار و اینند
بالباقی که فلان باین فتح بابا بدعا و قاهه الذی ملکه لایبور مدی عمره من صرف الدیور و البقاء بطول و
الاستقام علی سنده المرحطول الزمان و قاهه من قاهره المثل بدبصار من مینوط اهل الکمال و هرانی مشاعر میانی
و جمالی که دارک عقلی روحی چنان از فروغ طالع الزوار جمال عکس ملمع اسرار کمال انحضرت مالان مال
که نزدیک است که توهم و ولی نقش و تکلف منی و توفی از میان برخیزد و لاجرم انهارشوق و غرام غمطش
و اوام را که منافی عینیت و تخیلی نیست است از صوب صواب و رسیدار و از طریق تحقیق بیدار شود
زیر صررت آن جمال کمال که گاه بیکاه با خود خیال دل دیده زان بر بر آید چنان که بر خاست هم
و ولی از میان رسیدم ز نام وصال فراق رسیدم ز شرح غم و اشتیاق که گویند خردمند با خردش
که میبوزم ای من از شوق من و صفا چون دوری دوری اقصی آن کمال اتصال اتحاد و مانع
علی الدوام بکی همت و ایهام بآن مصروف است و تمامی طایف مشغول که حضرت حق سبحانه از کرمین بطیفه
رساند که صورت را با معنی مطابق شمارد و ظاهر را با باطن افق گرداند تا چاکه دل خورن و مخزن در اسرار کمال
و بیدار طبع طبع انوار شود که زبان منظر صفت مناقب فنون مآثر است گوش هم مستقر و ز غایت نکایت
نوازا و گرد و خورش آندم که با معنی جان دل شود و متحد صورت آید گل بزرگ بعیت بر آید و زودیا رجان شود
بهره و در چو باشد زبان طوطی فکرت بشود گوش بجهت گوش برش و چون درینو لاخو انچه بر رده که از رجا
بچرخ نام بر آورده الهی و آنحضرت بردوش و حاصل شرح شائل جناب آغوش مکتوب و غایت مضمون
و مطلوب بخورشید و ابر تو اقبال بر ویرانه مسکینان اندخت و به نور حضور خود کاشانه تاریک نشینان باخو
ساخت آن دغدغه متا که شد و آن اعیان نگاشت مناسب بلکه و حبیبی نمود که هر چه شارت عالی نفاذ
یا قه بودی جرأت و گستاخانی و ترانے که مقام بر میان یا که مساحت زیران کرده و طریق انقیاد و جبر و طریقت
اعتقاد پیش می و ادا چون بال همت خیرة علانی بسته بود و با غنیمت و درگاه عالی و علوق شکسته آن نیست ویر

[illegible]

در روز نهم از ماه رجب سال ۱۲۰۰
 در روز نهم از ماه رجب سال ۱۲۰۰
 در روز نهم از ماه رجب سال ۱۲۰۰
 در روز نهم از ماه رجب سال ۱۲۰۰
 در روز نهم از ماه رجب سال ۱۲۰۰
 در روز نهم از ماه رجب سال ۱۲۰۰
 در روز نهم از ماه رجب سال ۱۲۰۰
 در روز نهم از ماه رجب سال ۱۲۰۰

تو حق ماند آن انبیت و عرض لعل و تسوفا افتاده درینا که در دست من نیست کار که آید بکف حلقه
 زلف یار و مقدر بگرد خست کار جهان بزمین است سر قضا را همان چه گویم لی کلخ دولت کن به قضا گشته
 کندم بر بند چو بر شلخ سنگ لکم میوه چو نه بر میوه بلکه آیدم بر سبزه بختش که چون خواجیه مشارالیه
 پایوسی شرف شود حیات آنجای بحسن اتمام ما زمان کفایت نماید شارت رود که زودتر حیات فرزند
 باشد که بیون عنایت و فضل بیغایت حضرت حق سبحانه و در اوقات ایشان سفر مبارک میسر گردد
 حضرت حسین منان بحض فضل امتنان اولیا آنحضرت را حسب الامکان از مکاره مصون نگه دارم و مأمون
 در مقود دولت و مستقر جاه و جنت بدارد بالینی و الله الامجاد رفته آخری ای سبته لب ز شرح غم تنهایی
 بر خود شده بجان ز دل سودائی خوش آنکه رسی بیار و لب بکشتی و سوز دل خویش یکدیکه بجا این مایه
 همه آمد تازه از بلخ بهشت و در کو از کا فورسته سبزه عنبر شربت با خود از بوی ریاض صفه نور وجود چند
 حرفی کلک صبح از ظلمت امکان نوشت در شحات سماج برو نوال قطرات غام فصل افضالی تازه کلک
 مشکبار و قلم گوهرش فیضان کرده بودند مزروع ریگان و آذوقه فراق کشت را را امید بکشتگان بجا
 اشتیاق را تازه و تر ساخت لعلات بسایق لعل و دیان فوحت علم و عرفان از حوض طهر عنبر شیم خط طهر شمیم
 و زیدن گرفت دماغ جان نزد یکان و دور و شام جنات اصمان مجور بر سطر گردانید به شرح قلم تو چشمه
 آب بقاست و دافاس خوش تو لعل بلع و قفا این رفته و نفوس از من باز بگریه زیرا که دلم زنده باین
 هواست و بازای انداد آن رشحات و اعداد آن نفحات ابرسان بلکه بر بنیان نهانم چو لوله ابر شیشه و دعا
 دلالی محبت و ثنای نثار آن بکر مرقه در یکایم و موبت میگرداند امید است که جمیع قبولی بان منفعت گشته هر کی
 را قدری و رسامی و قیمت گوهری گرامی ارزانی دار و دست ختم قطره بود در سج شریف تو صدق قطره
 را دولت و مردانه شدن از نصف است و دل ستیام و خاطر بی آرام خجسته که فیض خانه مجره را که شود
 و از آنده ملو استمداد خود هر فی چند شرح مشک با حرق فراق خانه ابر زبان و در سطر چند و بیان گریهای
 محنت اشتیاق با نام در بیان نهاده خامیان تیز قفا را از قدام بر آن صورت کشیده نام باین رنگ سوزان قبولی این
 من بر جو چیده آری آری ع فی انبیت مرد آتش و کاغذ حریف آب و علی الی و ام خاطر خاطر بواسطه

۱۲
 فاعل از تقدیر نام می بخاند
 و نه سبزه از اندازد گشته
 ۱۳
 ۱۴
 این مایه بایون الی افاده
 در از کا فورسته سبزه
 و در کو از کا فورسته سبزه
 ۱۵
 ۱۶
 ۱۷
 ۱۸
 ۱۹
 ۲۰
 ۲۱
 ۲۲
 ۲۳
 ۲۴
 ۲۵
 ۲۶
 ۲۷
 ۲۸
 ۲۹
 ۳۰
 ۳۱
 ۳۲
 ۳۳
 ۳۴
 ۳۵
 ۳۶
 ۳۷
 ۳۸
 ۳۹
 ۴۰
 ۴۱
 ۴۲
 ۴۳
 ۴۴
 ۴۵
 ۴۶
 ۴۷
 ۴۸
 ۴۹
 ۵۰
 ۵۱
 ۵۲
 ۵۳
 ۵۴
 ۵۵
 ۵۶
 ۵۷
 ۵۸
 ۵۹
 ۶۰
 ۶۱
 ۶۲
 ۶۳
 ۶۴
 ۶۵
 ۶۶
 ۶۷
 ۶۸
 ۶۹
 ۷۰
 ۷۱
 ۷۲
 ۷۳
 ۷۴
 ۷۵
 ۷۶
 ۷۷
 ۷۸
 ۷۹
 ۸۰
 ۸۱
 ۸۲
 ۸۳
 ۸۴
 ۸۵
 ۸۶
 ۸۷
 ۸۸
 ۸۹
 ۹۰
 ۹۱
 ۹۲
 ۹۳
 ۹۴
 ۹۵
 ۹۶
 ۹۷
 ۹۸
 ۹۹
 ۱۰۰

۱۰ ششبه اسم مشهور
 از اتفاق بچه ششبه است
 بفتح موصده جبع
 ششبه بیاورد
 ششبه الفصحی که
 ششبه ۱۲
 ششبه ۱۳
 ششبه ۱۴
 ششبه ۱۵
 ششبه ۱۶
 ششبه ۱۷
 ششبه ۱۸
 ششبه ۱۹
 ششبه ۲۰
 ششبه ۲۱
 ششبه ۲۲
 ششبه ۲۳
 ششبه ۲۴
 ششبه ۲۵
 ششبه ۲۶
 ششبه ۲۷
 ششبه ۲۸
 ششبه ۲۹
 ششبه ۳۰
 ششبه ۳۱
 ششبه ۳۲
 ششبه ۳۳
 ششبه ۳۴
 ششبه ۳۵
 ششبه ۳۶
 ششبه ۳۷
 ششبه ۳۸
 ششبه ۳۹
 ششبه ۴۰
 ششبه ۴۱
 ششبه ۴۲
 ششبه ۴۳
 ششبه ۴۴
 ششبه ۴۵
 ششبه ۴۶
 ششبه ۴۷
 ششبه ۴۸
 ششبه ۴۹
 ششبه ۵۰
 ششبه ۵۱
 ششبه ۵۲
 ششبه ۵۳
 ششبه ۵۴
 ششبه ۵۵
 ششبه ۵۶
 ششبه ۵۷
 ششبه ۵۸
 ششبه ۵۹
 ششبه ۶۰
 ششبه ۶۱
 ششبه ۶۲
 ششبه ۶۳
 ششبه ۶۴
 ششبه ۶۵
 ششبه ۶۶
 ششبه ۶۷
 ششبه ۶۸
 ششبه ۶۹
 ششبه ۷۰
 ششبه ۷۱
 ششبه ۷۲
 ششبه ۷۳
 ششبه ۷۴
 ششبه ۷۵
 ششبه ۷۶
 ششبه ۷۷
 ششبه ۷۸
 ششبه ۷۹
 ششبه ۸۰
 ششبه ۸۱
 ششبه ۸۲
 ششبه ۸۳
 ششبه ۸۴
 ششبه ۸۵
 ششبه ۸۶
 ششبه ۸۷
 ششبه ۸۸
 ششبه ۸۹
 ششبه ۹۰
 ششبه ۹۱
 ششبه ۹۲
 ششبه ۹۳
 ششبه ۹۴
 ششبه ۹۵
 ششبه ۹۶
 ششبه ۹۷
 ششبه ۹۸
 ششبه ۹۹
 ششبه ۱۰۰

سابقه تعارف روحانی و آرزو مندرابطه تالف جسمانی میباشد اما چون هر فرد درین شهر جمعی است
منعوط بوجود اسباب است و مربوط به تحقیق شرائط از هر باب آن هنوز در محققه آرسیده و بدینطور در وطن
فعلی آنجا سیده لاجرم حال آن مطلوب بجا بخت تجبیبی نمایند و چهره آن مقصود ببقای امتناع منتقد
یار خسار نرفته است پس پرده را زده اگر باد صبا پرده کشائی نکند قافله سالار هست شد اندوادی گوش
گذرانیده و خود را بساحل دریای کشت رسانیده میخواست که کوشی بی اختیاری انگار اندازد و بادیان فروتنی
و افتادگی را برافزود و در اسرع مدتی واقرب فرصتی مناع فقر و فاقه و کالامحبث دلار که بر سر دامن
شوا ریخ نیاز و افتقار و سالکان قوارع عجز و اکسار از ان ستره عزیز تر ندیده اند و از ان بخیالی نفیس تر
نشیده بان عتیقه رفیع مرتبه که مصیبت ناسخ فضیلت و کمال و مقرر صفات انانی و آمال است برساند
اما چه و چون علاج تقدیر مساعده نمود و شرط توفیق موافقت نمود و فیض تحریک بر براه بر شافت کیم
بر وصال توبیخ پای یابد دست امتناع خود بیک بحر ناکشیده هنوز شکست کشتی و طایح سر و باد نشسته و غرق
کشتی ابرام از دیار بجزا در گذشت لایزال چهارا احوال بر منج انتقامت واقع باد و در آخر و اقبال
سعادت و کرامت لامع اسلام بر قوه آخری ای نامه که خاتمه ازین بخشه گفته است بگوش توفیر آهسته
ز نما چو بر دیار جانان گذری از ابر برسان بسجود سر نهاده سلام قول من رب رحیم و تحیه فضلا من رب کریم
علی افضل قد شافی بوساله و ان لم فز الا لطیف خیاله و عاشقت و بالیصره غیلانی بهجت من الحاکمین و جلال
تا که وصف ترا شد صدف و ساسانه بر باصره دارد شرف و دیده فشانند صد خون که چندان زخمت گوش بود
بهره مند کی بود آیا که بود دهر و دیده زوید ارجو گوش از خیمه شوق در آرزو شد بشرف دست بوجوه
خداوندی که غایت هست و دولت مند ان نهایت دولت نعمت بلند ان بیش از آنست که بیدگار نمی وات دیان بسته و
دستیار قلم زبان شکسته در محال نشر ان مقدور باشد و در طول تو امیر ان یسور اما چون رین زبان الا جواب
زبده العلماء و عمده الفضلاء کاشف حقائق العلوم موضع و قائق الفهم و حو کالامکات القدریه الیکالات الاموال
الاکرم الامجد نور الملهه و الیرین محمد از انوقت باز که ستوطن این یار اندیده تو دو و تفقد این فقیر استقام تا خام از
غیمت آنجا نباشد که بود و در و تو چه بان جنت آورده این قوه مصوب و در چند در شرح قصیده میبیم

۱۰ شاد طالع
 ۱۱ شادی و ازدواج
 ۱۲ دولت و بیدار و مصلحت و اختصار
 ۱۳ ایجاز و تسبیح و تهنیت
 ۱۴ درازی و جمع و دوی
 ۱۵ تازگی و روشن
 ۱۶ با نغم و کلام و دلالت
 ۱۷ سلام و ست
 ۱۸ خنده و سرور و کار و حرم
 ۱۹ سخن از سر و سر و سر
 ۲۰ از غلام و بزرگ و دین
 ۲۱ فتن و کرده شده و کشت
 ۲۲ سخت و مراعات
 ۲۳ ادراک و نرسیم
 ۲۴ گر و سوسه و خیال و او
 ۲۵ عاشق و شدم و ندیم و آن
 ۲۶ یوز و یوز و یوز و یوز
 ۲۷ حکایت کنندگان و یوز و یوز
 ۲۸ آن و یوز و یوز و یوز
 ۲۹ یوز و یوز و یوز و یوز
 ۳۰ یوز و یوز و یوز و یوز

جانب غدا خوردہ ۱۲
اس وقت یہ بیان خدا
کی طرف سے مظلومانہ غذا
۱۳ اس وقت دادہ شد
۱۴ اس وقت آئی
جمع قوت علی روزی
۱۵ اس وقت ایچ
بیسے خود را مال ۱۶
صد و عین صبر
قوت بصر

[illegible]

این بر بیان خود نهای جاری فی سدان باب نیز کرده شده ز شوق نهانی عبارت چه حاجت
 چو بر سر دل سید هر دل گواهی مدد اعی کمینه راجرات این کلام و گستاخی این ابرام نبود اما بکلام
 معذور و مقصد گشت نه ز درویش صادق و درین ره چه لائق مدد عاشق بهت صبحگاهی به با انسان
 خودی نصیب تو باد و بقای مصون احتمال تنهایی و اینو تالی ذات ملکی صفات اور مقصودت و مستقر دولت بداراد
 جواب مکتوب سید معین الدین محمد و کد شیخ سیف الدین انجی شمس
 ریح الصبا هدایت الی انیاء من بلدة فیها الحبيب مقیم الی ظن یها من طیب و هو بهما من نسیه بهیم
 بوی زگیس و تنو آ و نسیم بد تازہ شد بادل من عشق ترا عهد قدیم به شمع خامه مشکین از که صبحی نماند مشکین را از
 مرغان اولی چه رادام نهاد چون سواد دیده این باب بنش مینور چون سر سینه احباب انش سر سر سوز
 درین وقت و اگر ام ستا بدین لیل البضاعت رسید به فکر کنی عهد کیم با نسیت و بهیچ احزان افرو شو قوا لم یفنی سنه
 شوق میخیزم فی الاحشاء نارافا قفا از سر خرفی زود و در لفظی مشاهده لطیف افتاده کام دلم
 از وسوسه حال کردم به چشم ترش ز شوق نمرل کردم و دانکه بی یادگار آن عکاس نبال و در گرون جان دل حاصل
 کردم به هر چند حصول این مراد از حوصله این بیجا مل سیرون بود و وصول بدین مراد از مرتبه این شکسته دل از خون
 راجع چون لطف تو عام ست زینما چه عجب آری اگر آفتاب عالم تاب بر خرقه تردامنی تابید پاکش از آن
 چه پاک و اگر باران تو بهاران بر کشت زار سوز خسته حرنی با و فیض عاشر از آن به زیان به سه توست
 از احسان و فضل آن ابر نیسان که بار و بر بلند و پست یکسان به چو آید فیض بخش از بحر زخا به رنگ گل و بلبل و مجرم
 فی خار و انصاف النواع الطاف و انصاف اعطاف که از فحوائ نامیه میمون و مکار و حقیقه که یون بذاته
 ذوق و جاذبه شوق چشیده و کشیده و شکر و شکر و تعلق و دلبستگی بموقف عرض رسانیده میشود به چو گل
 بجنده و رآید لب اهل ز نشاط به اگر ز گلشن لطفت و ز نسیم قبول به قصه غصه فراق و حکایت شکایت
 اشواق قیاسا علی مفاد و ضات ارباب العبارات مظنه سبالغه و هو بهوم لغواق لاجرم برین و بیت تمساک کرد
 به آید به نوان الکلیا غایت بفرقا به محاسن عین اللیل نور لکوکب به دل و جوع الایام کام شستیا قنانه لاصحت
 الایام شبه الذواب به متمسک این فقیه را با لکلیه از گوشه ضمیر میفر و نگذارند گاه گاه به التفات

این بر بیان خود نهای جاری فی سدان باب نیز کرده شده ز شوق نهانی عبارت چه حاجت
 چو بر سر دل سید هر دل گواهی مدد اعی کمینه راجرات این کلام و گستاخی این ابرام نبود اما بکلام
 معذور و مقصد گشت نه ز درویش صادق و درین ره چه لائق مدد عاشق بهت صبحگاهی به با انسان
 خودی نصیب تو باد و بقای مصون احتمال تنهایی و اینو تالی ذات ملکی صفات اور مقصودت و مستقر دولت بداراد
 جواب مکتوب سید معین الدین محمد و کد شیخ سیف الدین انجی شمس
 ریح الصبا هدایت الی انیاء من بلدة فیها الحبيب مقیم الی ظن یها من طیب و هو بهما من نسیه بهیم
 بوی زگیس و تنو آ و نسیم بد تازہ شد بادل من عشق ترا عهد قدیم به شمع خامه مشکین از که صبحی نماند مشکین را از
 مرغان اولی چه رادام نهاد چون سواد دیده این باب بنش مینور چون سر سینه احباب انش سر سر سوز
 درین وقت و اگر ام ستا بدین لیل البضاعت رسید به فکر کنی عهد کیم با نسیت و بهیچ احزان افرو شو قوا لم یفنی سنه
 شوق میخیزم فی الاحشاء نارافا قفا از سر خرفی زود و در لفظی مشاهده لطیف افتاده کام دلم
 از وسوسه حال کردم به چشم ترش ز شوق نمرل کردم و دانکه بی یادگار آن عکاس نبال و در گرون جان دل حاصل
 کردم به هر چند حصول این مراد از حوصله این بیجا مل سیرون بود و وصول بدین مراد از مرتبه این شکسته دل از خون
 راجع چون لطف تو عام ست زینما چه عجب آری اگر آفتاب عالم تاب بر خرقه تردامنی تابید پاکش از آن
 چه پاک و اگر باران تو بهاران بر کشت زار سوز خسته حرنی با و فیض عاشر از آن به زیان به سه توست
 از احسان و فضل آن ابر نیسان که بار و بر بلند و پست یکسان به چو آید فیض بخش از بحر زخا به رنگ گل و بلبل و مجرم
 فی خار و انصاف النواع الطاف و انصاف اعطاف که از فحوائ نامیه میمون و مکار و حقیقه که یون بذاته
 ذوق و جاذبه شوق چشیده و کشیده و شکر و شکر و تعلق و دلبستگی بموقف عرض رسانیده میشود به چو گل
 بجنده و رآید لب اهل ز نشاط به اگر ز گلشن لطفت و ز نسیم قبول به قصه غصه فراق و حکایت شکایت
 اشواق قیاسا علی مفاد و ضات ارباب العبارات مظنه سبالغه و هو بهوم لغواق لاجرم برین و بیت تمساک کرد
 به آید به نوان الکلیا غایت بفرقا به محاسن عین اللیل نور لکوکب به دل و جوع الایام کام شستیا قنانه لاصحت
 الایام شبه الذواب به متمسک این فقیه را با لکلیه از گوشه ضمیر میفر و نگذارند گاه گاه به التفات

این بر بیان خود نهای جاری فی سدان باب نیز کرده شده ز شوق نهانی عبارت چه حاجت
 چو بر سر دل سید هر دل گواهی مدد اعی کمینه راجرات این کلام و گستاخی این ابرام نبود اما بکلام
 معذور و مقصد گشت نه ز درویش صادق و درین ره چه لائق مدد عاشق بهت صبحگاهی به با انسان
 خودی نصیب تو باد و بقای مصون احتمال تنهایی و اینو تالی ذات ملکی صفات اور مقصودت و مستقر دولت بداراد
 جواب مکتوب سید معین الدین محمد و کد شیخ سیف الدین انجی شمس
 ریح الصبا هدایت الی انیاء من بلدة فیها الحبيب مقیم الی ظن یها من طیب و هو بهما من نسیه بهیم
 بوی زگیس و تنو آ و نسیم بد تازہ شد بادل من عشق ترا عهد قدیم به شمع خامه مشکین از که صبحی نماند مشکین را از
 مرغان اولی چه رادام نهاد چون سواد دیده این باب بنش مینور چون سر سینه احباب انش سر سر سوز
 درین وقت و اگر ام ستا بدین لیل البضاعت رسید به فکر کنی عهد کیم با نسیت و بهیچ احزان افرو شو قوا لم یفنی سنه
 شوق میخیزم فی الاحشاء نارافا قفا از سر خرفی زود و در لفظی مشاهده لطیف افتاده کام دلم
 از وسوسه حال کردم به چشم ترش ز شوق نمرل کردم و دانکه بی یادگار آن عکاس نبال و در گرون جان دل حاصل
 کردم به هر چند حصول این مراد از حوصله این بیجا مل سیرون بود و وصول بدین مراد از مرتبه این شکسته دل از خون
 راجع چون لطف تو عام ست زینما چه عجب آری اگر آفتاب عالم تاب بر خرقه تردامنی تابید پاکش از آن
 چه پاک و اگر باران تو بهاران بر کشت زار سوز خسته حرنی با و فیض عاشر از آن به زیان به سه توست
 از احسان و فضل آن ابر نیسان که بار و بر بلند و پست یکسان به چو آید فیض بخش از بحر زخا به رنگ گل و بلبل و مجرم
 فی خار و انصاف النواع الطاف و انصاف اعطاف که از فحوائ نامیه میمون و مکار و حقیقه که یون بذاته
 ذوق و جاذبه شوق چشیده و کشیده و شکر و شکر و تعلق و دلبستگی بموقف عرض رسانیده میشود به چو گل
 بجنده و رآید لب اهل ز نشاط به اگر ز گلشن لطفت و ز نسیم قبول به قصه غصه فراق و حکایت شکایت
 اشواق قیاسا علی مفاد و ضات ارباب العبارات مظنه سبالغه و هو بهوم لغواق لاجرم برین و بیت تمساک کرد
 به آید به نوان الکلیا غایت بفرقا به محاسن عین اللیل نور لکوکب به دل و جوع الایام کام شستیا قنانه لاصحت
 الایام شبه الذواب به متمسک این فقیه را با لکلیه از گوشه ضمیر میفر و نگذارند گاه گاه به التفات

مجلس نهم از این مکتب
 نزدیک بافتن جنت
 در آنجا که
 دارو الله تعالی
 سایه ولایت آنهارا
 بپوشاید
 و حاضران پیشگاه
 بیست و ششم
 از آنجا که
 مقادیر آنجا
 در آنجا که

خاطر شامل حال دارم و باشد که بدین سبب برآید کاری و اگر چنانچه عند امتداد فرصتی آنکه در وجه کسیت
 در میان باشد از روح الفاس متبرکه حضرت ارشاد بآی ولایت پناهی او ام الله تعالی طالع لا یتیم علی مفار
 الفاسیر فی الحاضرین ابد الابدین و ابد الابرار است شمام را که یعنی در پوزه همی و التماس فایده نمایند چنانکه
 و کمال مرحمت گسری خواهد بود و ای بزم وصل حاضر غائبان را دستگیر بزرگ دست حاضران از غائبان گناه
 نیست مدوامی کینه راجرات این مقادیر و گستاخی این مرشد نبوی اما چون خدمت صاحب اعظم حج مکارم الاخلاق
 و اشیم خواجہ ملازما لالزال فی کف اللآله مکرما غم مراجعت جزم شد واجب نمود خود را بر خاطر خادمان آن
 آستانه و ملازمان آن دولتمخانه گذرانیدن ایرام از حد گذشت سلام الله و تحیات بمرکات اولاد و آخر او
 ظاهرا و باطنا و اسلام رقعہ اخیری را بقیث بقا لایزال فانما بقا و کس من الزمان و طیب
 و لا کان لعمکر و خوک مذہب و لا یصرف الدہر ربک نصیب شد فی خدمت لم را تر جمان
 بشنوازی چون حکایت میکند باز بانی تبرج و تشوی اشک ریز از حد اینها شکایت میکند چنانکه
 تمام ایام فرق و شدت توالی الام شتیاق زیادت از ان ست که با مداد کاغذ و مداد و اعمال
 او و اقل و قدر تصدی و قضی از عهد آد آن توان نمود بصید طیار و صد فقر نشانی شرح مشت با ما چون خدمت
 برادر حقیقی دوست تحقیقی و فقه الله لما یحبه و یرضاه بهما بکیسه آب گل رسو و رکبه ارباب دل کرده منج
 آنصوب بود و صواب نمود خود را بر گوشه خاطر محاوران آن آستان که قبله گاه راستان ست گذران
 و بر فتراک ملازمان آن درگاه که پناه بپوشند آن گاه است بخت و نگویم نیستی دارم به نزدیکیان گاه
 که خود را بر تو می بندم بسا لوسی و زرافاتی بهر چند سلام قطره بدیرا عجیب ست و پیغام زره بخوشید
 و الاخلاق ادب اما چه توان کرد و بنض عاشق بی ادب بر می جدد خویش را در کف نشسته اند
 خیر الکلام ماحل و دل اگر چه این پریشان از دلالت عاری ست بحد الله که قلت اختیاری سایه عالی بر
 مفارق ادانی و عالی مدی الایام و اللیالی حمد و بادی البنی و الله الامجاد و السلام و الاکرام قریب
 سه ام غرض شوی سو تبریز نیز به از حال ما بیکو تبریزیان خبر که مشب شده است خرقه ارباب فقرا و دانا
 و جیب خفاک و تبریز نیز تره معروف آنکه جمیع فقره و مساکین دم و این الما و وطن در قدیم نعمت آباد که

کرون و
 مقادیر و
 بقیث بقا
 اخبره
 شوقانی
 پشیمت
 دمان
 مکره
 زما
 تقاض
 تقدیر
 سبقت
 آه ای
 پس
 خدا
 مقادیر
 یعنی
 بتقدیر
 سعادتی
 چنانکه
 مطلوب
 مشک
 شوقانی
 مقادیر
 بقیث بقا
 اخبره
 شوقانی
 پشیمت
 دمان
 مکره
 زما
 تقاض
 تقدیر
 سبقت
 آه ای
 پس
 خدا
 مقادیر
 یعنی
 بتقدیر
 سعادتی
 چنانکه
 مطلوب
 مشک
 شوقانی

در آنجا که
 مقادیر آنجا
 در آنجا که

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

سینه رخ نه ز رخ نه زو یکان و در نشین را موبو شرح کرده و پشت خمیده لام بار دل بی آرام مجبوران ستم
را بیدار بیان آورده با استقامت قامت با لاف راستی و سدا و ارباب محبت و دوا و باران نموده با ستار
حلقه نیم از حلقه بگوشی مخلصان قدیم در دایره رضا و تسلیم پرده کشوده سلامی کرده از زمین تیز و دندان نه
کشاده حلقه از رشته جان سلامی از گنبد طره لام دل صاحب دلان آورده و دوام سلامی شکر
از فردوس اعلی الف و روی کشیده قد چو طوبی به بزرگان الف از چشمه نیم عیان و سپا طوبی علی
تسلیم مخفی محاسن صدارت محل آن شرفات سدره علی ست و از آغاز و انجام جلالت مجال و جوانی پید
و هویدا میگردد و ز ملک غیر افشان معانی رسید از ره یکی شکلی صحیفه نیاز کس چرا بکنه بحسب پر از زو
اسرار لطیفه اگر حرفی نوشته در جوابش یعنی ضیه همه الشریفه مکتوب مرغوب محبوب سخانی بدیع الاسلوب
فی الزمان وقت و اکرم ساعت برین قلیل البصاعت رسید و نظمش صد گمزنظم دیدم در زرشش کوکو
شده دیدیم چو آتش سلاکت و منتظم باد چو این طبعش پریشانی بنیاد و السلام رفته آخری از آواز قدوس
بین الاکارم علیا و بدرجه پهل لکارم جلیا بعد از عرض نیاز سندی و عرض نیک خدمت خواج زاده که از خواج
آزاده که سرایه انانی و آتش محبت و رویش است و ترک نزول و تراشش راوت محبت ایشان با لطف
عازم ست و یاد و ارک شرف دست بوسی جازم التماس آنکه از زمره محبان و مخلصانش شمارند عنایت و
عاطفت شامل حال و دارند خطوط و وجالی صال و فیوض جاودانی توصل اسلام رفته آخر از نشان که فرخ
نجم سعادت از عنوان آن طالع و شعاع نیر عنایت از مضمون آن ساطع نصیبیده ناریک نشینان و فقر و فاقه
و نامزد روشن ضمیران نجم صدق و صفای از میان تنبیش بان ناطقه قاصدست و از ارک لطف پوشش تو
عاطفه عاجز طوبی بلین صدر عنایت ذلک الکلام و شریح تنظم من ذلک النظام ز کلکش باقیم جانک
فیضی که با جانم چو شیر و شراب منیخت خوش آن نخل گرازی این سبط غایت خوش آن شاخی که از و
این شمر ریخت خامه را در مقابل آن از مقام عزیز جمال جنیدین نیست و نامه او در حاضره آن جزو لطیفه و
پیمیدن حق بکانه و تقالی قریب خدمتش او حضرت با و شاه صا صاحب شوکت سبب انجاء مطالب
هر جا چشمه از نادر و بوسه کشیده و در مقامات از جبهه و سلام و السلام و الاکارم رفته آخر

[illegible][illegible]

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

سلک خادمان سید و از تره ملازمان پیشمارد و توجیه تعویب بود صواب بود و گستاخی بین مفاوضه
کردن خود را بوسیله این دعا بخاطر شریف آوردن والد عا و بصدری الوداد و خلوص الاعتقاد
و السلام رقعہ آخری تحیت من اللہ مبارکہ و طیبہ علی المجلس العالی و لکوا فی علی و الموقوف الاصول الکری
الا کملی شمس الذخیر المدایه و تقی و ولید العلماء سید الوری و ما تضرع و فضل الجبر و لولاه
الای شیخ انما بن الخضر یمن بواضیف الیه کل فضیله و یثبوت فی الناس فهو بها کرمه و ابدا فلما شرف
سید شرف الابرار بلا دنا میقت به الشریف و غرم المرافقه الی ذلک المجلس العالی الموقوف اسمی صحبته بذلک
به جاء ان خطریا لهم و اذکر بلطف مقامهم المرحومین مکارم الاخلاق ان یعفو عنی هذا الجراة و لا یحرمونی من صالح
دعواتهم والدعاء بطهر الغیب قری الی الاجابة و السلام و الا کرم رقعہ آخری بعد از عرض تحیت و تسلیم معروضا
فما دیم آنکه رافع این نیاز نامه مجد شیخ محمد که با عن جد از شیخ بزرگوار و اکابر بادارست جناب
صوفی و ارضه و دین و کوه در بسیار روی از زاویه مالوت تافه و یقطیع باویه مخوفه شافیه را حله
قوت اقدامست و قافله آن هجوم خیالات و اوهام نه و شب مقام در یک منزل نه دور و زارام
بکامی کسب حیات کسان در ابد دست است و از ان وی در ابد بار شیشه ایش را زیادت از حد طویست
و صورت طلبش خالی از معنی قبول نه التماس آنکه سر جا که عصا و سکه بر زمین نهاد تا راه حله خود را بگو
لایوت قوت و دهمده طمض البطمه شیرین یا شور بحد شیخ رسالت و کف امیدش به نزل و نیار
یا کرم سرخ و یا سفید گردانده از دل جو دابل دل کند چرخ و ندارد در غیر ازین خرجی دخی و بدنیار بود در
ریشی و بخرمای بود قانع زنجی و لا نزال زلال شفت و محبت بلند آن حال فقیران جنتندان باوه
و السلام رقعہ آخره تحیت من اللہ مبارکہ و طیبہ علی المجلس المحفوف بالمجد العالی و دالغود الاقبال و السلام و
آما بعد فلما وصلت الرقعة الشرعیة و الصحیفة البنیفة علی سلاته و اذ فیصحته عن سقانة حاله شاکر
علی ما وصل لی عنہ و رودها من الذوق و المحفور حمدته علی حصول کد بعد طاعتها و الجبر و شرف حمتها
لسان التمجید الا خلاص قایلتهما ببیان السودیة و الاختصاص لکنی اعرضت خوفا من السمة و الیها
من کثیر ما یهونته اهل الانشاء و اختصرت علی ما یجوز واجب الاجابة من طائف الدعا و یدم الالمان

[illegible][illegible]

ببریاختی درده میشود امیدوار است که بعد از اتمام نظر شریف برسد و آن اگر چه از حقیقت است و باین حقیقت
درجه اقتباس از اکابر کبیر است نه عمریت که بی برگ و برگ از امیدم و در پیش و نفس بهایم و چون سبزه و او حقا
خاطر ختم و گردن ابل صفا سبک دم و خبر و امن گوده ندارم چیزی و خبر خاطر فرسوده ندارم چیزی و در اسرار
حقیقت که حقیقت دانند و خبر گفتن میباید و ندارم چیزی و بادل گفتن چرایه بد پیو کج و در زوایه خاشیم گفت
گفتا بنود شیوه و دولتندی و از حقیقت سخن خرسندی بد بگمان از سوادت از خود در حق و باو خاطر از
تقصیه بصورت مجازی مطلق و السلام و الاکرام رتبه آخری و خرم دل آنکه از غم آزادم که باز ندیده جهان
بنا شده و کم و بی شایسته مسالشی کام و او به سیاقه معرفتی یادم کرد و صحیفه مذکر تعارف و روح و شوق و توفیق
جسمانی عنوانش لغو اند محبت مفرد و مضمونش بشواید مودت شحون و لطیفیات و امین ساعات و احیان
نیز و یکبار و در رسید و انواع محبت و در رسانید عبقروش هم آواز انانی هزار آفرین طریقی بر او که این نقش گشت
نه خانه انونانی آنکه در مقابل او خرد نگار و نه نامه نگاری آنکه در مداخله آن نقشی بر دارد و لا جرم حاصل از این
کشیده نامه ای بر روی چید بر او و ضیف و عاقتصار و در دولت و در سعادت و جاد و حاصل باو و السلام رتبه آخر
ای شریف و جنت رخسار و خاص تر کمال صورت انسانی و در جنت حکایت علی انسانی بر من منته سوگند علی تا و انی
رتبه به فیج و در یکبار که از حسن خط و لطف عبارت قلم نسخ بر رتبه ارباب لطف و بیان کشید و سخن ازادی محبوبان
سخن اخوان و در خالان زندان بعد و در جوانی گردن فی لطیف قوت و امین و آن به تر و یکبار و در اصلان محبوبان
به تمامه ثم حمد اله علی ما بانی و بی مادی به بانی الی مکرر بفضل و کثیر الایادی عزیز آنکه صفات الهیه و عطا
که از مضمون آن بیجا ذوق شوق و ذائقه ذوق کشیده و وحشیده شد تا در شکسته و قلع و قمع و بیستی و بیوفت عرض
رسانیده میشود حق سبحانه تعالی ذات حمیده صفات ایشان را در کف سلامت و مقهر متعاقبات بهار و در اسلام
والاکرام رتبه آخری و به بفتح ابدن کتابا مکررا به بدل علی قضی مدارج تفصیل به فتح الواب الی انکنا به الی انکنا
الآن لایکون کشته و فشرکت الله سبحانه علی ما ذکر فی «و فی حضرة الجامعة احضری» و قد تکلم باظهار الحجة و
بهو خیر تکلم و مقدم با بدار المودة و افضل المقدم و فاقول شاكر النعمه و ذکر الکرامته و بهو الشمس
نور و الاحلا فی کلیم و بر بیرون ان یحبوا الشائع علیه و وقاه که الناس عما یشتبه و و فقه المبر و اخیر

و طلب روزی
و نام خط ۱۲۵۵
شماره ۱۲۵۵
از ده سال پیش
که به سوی بزرگ
شده است بسیار
نادر است
ای پناه ۱۲۵۵
آخره ای ای
بزرگ که
تاریخ
و بهار
آزاد و گیس
نیست مانند
ال انوار
با انبیا کرد
حاضر در
بهر حال
و در این
پس بگویم
بسیار

پنهان شدن ۱۲
از آفتاب بخانه
طالع خورشید در ماه قاص
کواکب ثانی و غیره در جاذبه
درست بود ۱۳
نور از تاب سلام
طالع مسلم علیه السلام
سلام کننده ۱۴
فعل از این بی بی

[illegible][illegible]

۱۳ شنبه بیستم اردیبهشت ماه ۱۲۸۵

ادام اللہ اللہ اعز
روا اللہ اللہ

الذري

الاستاذ
ميناويون

تفہیم

شماره ۱۵۰

وہی

تاریخ

12

نہجی

مورد

10

30

10

...

2

امداد ایشان است التفات خواهند نمود و در هر همیکه رجوع نماید حسب مقدار اهتمام خواهند فرمود و ظل کلام
 و معالی مدی الایام و الیالیی حمد و باده و السلام رقعۀ اخروی اودام الله تعالی بقائه زینالدینیا
 و الدین و علیانی مدارج العلم و التیقین به شنیدیم که بر تاختی روی هست ، زینل زخارف زینل معارف
 ازین نقل پاکیزه مصروف باد ، و جوه شواغل عیون صوارث ، چون درینو لافلان عازم بود لازم نمود دفعه
 کردن و خود را فر خاطر خاطر آوردن و الدعا معاد و السلام الاکرام رقعۀ اخروی بر لبه کتابی بعد از مقابلہ
 نوشته بود چون از مقابلہ این محدثہ جو را حله کتاب پوشیده و علیہ تصحیح و مقابلہ شب وقت آن آمد
 بر منصفہ عرض در خلوتخانه بیت الکاتب خاطر راغب ذی الفکر الشاقب و الراء العصاب لازال لیل الایام
 محیا جلوه داده شود باشد که بعین رضا ملحوظ و از قبلہ حسن قبول ملحوظه چون پس از تصحیح یابی
 در کتاب به جاے حرفی نہ بر وجه صواب ، عذر آن باشد ذی و متصفح ، قدابی کل کتاب ان تصحیح
 رقعۀ اخروی اودام الله تعالی لعلال عدله و احسانه علی مفارق السکین الی یوم الدین بعد از دفعه
 صالحه و اثنیہ فاتحه بسند سنیہ و عقبہ علیہ حضرت خلافت پناہی سلطنت و سنگاری مغیث الدوله
 عادلخان که طبع و عدل او با هم همیشه اتصال عاشقی دارند و مشوقی به چو نسبت دار فاروق است با او
 جادوان مدیش ، مہا بل خور دگان ظلم را تریاق فاروقی ، مرفوع آنکہ خدمت اجل محترم کسب الحاج خود چو فلان
 کہ چند گاہ در سلک ملازمان آن در گاہ سعادت انتظام مقام داشت چندان از مکارم اخلاق و محاسن
 اوصاف ایشان بسبح انتباه فقیران انجامی رسانیدہ کہ سلسلہ شوق و حبش آمدہ این کلمہ معصوب کلیات
 و بیان اشعار گستاخی کردہ شد امید است کہ شرف قبول یابد و الدعا معاد و السلام و الاکرام رقعۀ اخروی
 سہ تنقین حمات بیطلما و مستحقات بسال و خضر ، سلام فاختہ فی محنتہ کتیر ، خاجا الحقیقت
 فی جح ظلم او کی بود یارب کہ رود و شیرب و بطلما کتم ، کہ بکلمہ منزل دگر در مدینہ جاکتم ، بر کنایہ زمر
 از دل بر کشم یک زمرہ ، و زود چشم خویشان آن چشم را دوریا کتم ، خدمت برادر حقیقی و دوست تحقیقی
 زائر بیت اللہ الحرام مجاور روضۃ النبی صلی اللہ علیہ وسلم مقیم مقام ابرہیم محرم حریم کعبہ طہیم الکعبین لمروقہ
 و البصفا الراعی حق المردہ و الوفاء الزار الدین حاجی محمد و فقه اللہ تعالی للوقوف بعرفات معصرفتہ

اسم غول
 بکریه نشین ۱۱
 مقبره افریق و کثید صا و ط
 بختی خیلک و دوس را بر این شاه
 جلوه در هند ۱۲
 کبره قاتل موزون ۱۳
 شاه از مال را از خدای
 همیشه باد بزرگ خلق بزرگ
 کرده و منده ۱۴
 اسامی ۱۵
 بیدال محمدی رودنی ۱۶
 شمع علی غایر ۱۷
 انشای جی ۶۰
 ان آفرین
 که مرکبات آنرا که هیچ
 ۱۲
 تشدید خنای و منی بلند
 ۱۳
 انشاه و بدوین خنای
 ۱۴
 سواد و منی
 ۱۵
 سواد و منی
 ۱۶
 سواد و منی
 ۱۷
 سواد و منی
 ۱۸
 سواد و منی
 ۱۹
 سواد و منی
 ۲۰
 سواد و منی

[illegible][illegible]

۱۳
فخر الاسلام و کاظم
بن سراجی کشته و در خیابان
راوا از خط است ۱۱
التسلیع به تختی و عین
از باب افعال ۱۱
دل از عشق ۱۱
بالکسب می دارا کردن ۱۲
معروف ست ۱۱
بازگر دانیه شده ۱۲
تقارن غم من و غم می با غم ۱۱
۶۳
لایق می بایست ۱۱
لین می سال ۱۱
ببین مود مسود و وفات
شد و غمی عدد و فضا
۱۱
صاحب سجون که در غم
عدد و فضا ۱۲
فارسی و قدیم ۱۱
۱۱
نام سید ۱۱
شده ۱۱

این خاک توده اشارت
می کند به

این خال توده
درت بسیار آذنی که در خون
تنگ دارد

استاد

افسوس که در
توزین در

طيف النساء
الحسين فرقي دوتا

موسسه علمی و فرهنگی

والتكثير
بعدم ثلثه

کردند محققان جوابی گفتند شیخا با اینهمه تحقیق چرا سد بابا فادت کرده گفت والله اگر چند اند خردی چشم خود
 بگرداند مل من بخت حق سبحانه و تعالی حاضر باشد از علوم اولین آخرین بیشتر ادا از و دیگر کار بست
 لان لو یک الی الله ساعه خیر یک ما طلعت علیہ الشمس اگر نه این خاک توده با انواع الیش آکوده را
 پیش رتبه حضور با آنحضرت چه قدر تواند بود و مقصود از عرض این کلمات اظهار تاسفی و تلمیسی است
 بر احوال خود و الدع حاجت بتبیینیت عارف آگاه را به مجموعه نبی نجات الانس من الحضره القدس از
 مقامات و حالات درویشان معارف و مقالات ایشان جمع کرده شده بود و تحفه آن مجمع مکارم میگردد و
 چنانست که مواظبت بر مطالعه آن سخنان و قائل شانی در آن خاصیت دولت مصاحبت ایشان دهد
 و جمیع تمام حاصل اید علی الدوام بالبنی و آنکه الصلوة والسلام رفته آخری از نعمات انکب یا نه
 فدای بیت و در طبع رفته از غرض وادی و اما اسرافیه لودی و لا اوزر غیر مقصدی و امرادی و نقد گشت
 از قد فی خیالک مرات و طال الکنو منطوبی سما و در قادی و اما بعد این گلدسته ایست از بهارستان احوال متاعا
 از باب لایت چیده و نوباد ایست از باغستان لذواق و مواجید اصحاب کشف و کرامت رسیده تحفه
 صفت نشینان مجلس صبح ست و اگر آنرا قبله امال مقبلان خوانند و است و اگر کتب امال صاحبان گویند
 آن سر است هر جا که کار فرو بسته در بند کشادی میشود یا سرفراخی می بندد و هر جا که رشته گسته پیوند
 مرادی نیکو اهد رشته امال آنجامی پیوند و اسید واری چنانست که چون ازین گلدسته بوی بشام جان ازین
 نوباد و چاشنی بکام ذوق و وجدان ایشان رسد از بوی گل بجانب گلشن کند و هر سوز طعم می شود
 باغ جوی و بیند باغ را اثر لطف باغبان با باغبان کنند زنگار باغ جوی و لایزال ساحت آن مجلس
 خود جلال بنظرات لطف از و متعال محفوف باد و آفت عین الکمال از جلوه آن جاه و جلال مصروف
 مع آن بزم کرم که جام احسان آنجاست و دشواری رود گار آسان آنجاست و جازا نبود خلاصه
 غیر سخن و گرین و درم خلاصه جان آنجاست و کتب الفقیر فلان تومعه الله و سواه و کف بصره و
 بصیرت عا سوره و التسلام والا کرام رفته آخری یا رانحه النسیم قوی حالی و فی حضرت من ثم باقیان
 گو گای بکبان مگر بهار خبالی و خاطر شک تنگان مهابوت خالی و چون التفات نامه شریف باین

۱۰۰ حاجت منجی جان
 ۱۰۱ حاجت منجی جان
 ۱۰۲ حاجت منجی جان
 ۱۰۳ حاجت منجی جان
 ۱۰۴ حاجت منجی جان
 ۱۰۵ حاجت منجی جان
 ۱۰۶ حاجت منجی جان
 ۱۰۷ حاجت منجی جان
 ۱۰۸ حاجت منجی جان
 ۱۰۹ حاجت منجی جان
 ۱۱۰ حاجت منجی جان

ضمیمه رسیده چگونگی که از پنج آن چه کثود و از مطالعه آن چه رو نمود مواد ذوق و حضور و نفس آن اندراج
 و اشرت و مواد استیجاب و سرور در طی آن اندراج لایزال شحات قلم لطافت رقم مسکن آتش سکینان
 باد و اسلام والا کرام سه رقعته آخری سه ای دولت را بوجه باقی راه در این کانت هم وجه الله با طاعت خازن
 حکم و خدایات خاتمه خصوص قلم بدلی پاکت که رغب غیب است در روز تاشب راقب غیب است در روز
 غیب بر تاشقی باد و آتش شیش در ترقی باد و شرح خصوص تمام سواد کرده شد و حالا بیاض برده شود و است
 که عنقریب با تمام سید و غیر سعادت انجام برسد و اسلام والا کرام رقعته آخری سه ای شیفته جمال
 پیرو جوان بدیدار تو مقصود وجه کعبه روان در مشغوف لقاییت همه را بوش و خرد و مصروف رعایت
 همه آتاب و توان در عوض داشت آنکه خدمت حافظ شمس الدین محمد که مدتی بدیدار و خدمتگار
 باد شاه مغفور برور گذر از غیره سابقه دولت و جاذبه سعادتش بجا کبوسی درگاه عالی پناه رسانیده بلیغ
 جوانی از دوست داده و پای در سر خدا توانی نهاده سه سوگی پیش رو بپسندیده کرده و انگشته پیش زور
 مشکین پرده و بر اوج شیا بکرده بود آنچه سواد و شیب آمد و آنرا بیاض آورده و التماس پیرو که از
 بارگی مسافت فرود آمده پا در دامن مجاورت کشیده در مقبره محفوف رحمت و غفران با قامت صلوته و آلات
 قرآن سائر خدمات لائقه که آن مقام را شاید جبرین جوه قیام نماید امید واری باشد که این نفس مقبول افتد و
 این بخت سبب ول گردد و دولت محله باد و سعادت موبد باد و اسلام والا کرام رقعته آخری سه ای رجب چنانکه
 خورم این غم راه و زدل بچه بیرون برم این ماتم را به حیرت زده ام خرابین ندانم که فدا و به جانشین بستی
 عالم را چون خبر این واقعه حاصل مصیبتی شامل باین فقیر رسیدی بایستی از سر مقدم ساخته و آنرا سر
 سعادت باشناخته و آنکه در راه نهاد و درین مصیبت با محادیم واد موافقت و کمال از کمال ضعف و پیر
 نه مجال چند نیست و نه طاقت آرمیدن هر سندی بدر کوی پیوسته است و مفصلی برنجی باز بسته با وجود این
 مولای گرفتاری بهمد و دیگری در رعایت حال از خود ضعف تری واقع امید چنان است که آن
 نور تمام بکن غیبت او صبح جهان گشت چو شام در سرب زنده از دامن اخلاق کرام و در غم
 آفاق کند کشف ظلام و ای لطف تو شامل همه زندگان به حیثیت وقت و وقت بر بندگان در تمام

۱۰۱ قلم منجی جان
 ۱۰۲ قلم منجی جان
 ۱۰۳ قلم منجی جان
 ۱۰۴ قلم منجی جان
 ۱۰۵ قلم منجی جان
 ۱۰۶ قلم منجی جان
 ۱۰۷ قلم منجی جان
 ۱۰۸ قلم منجی جان
 ۱۰۹ قلم منجی جان
 ۱۱۰ قلم منجی جان

خادمان آستانه و ملازمان دولخانه خدمت محمد و من زاده قره عین السعادت و قبله توجه الادرار است مظهر
اسرار اولیاء الله صبط النوار ارباب التبیقظ والانتباه بلغة الله تعالی الی غنی حارج الرجال واصله الی
اقصی مدارج الکمال سه آنکه در ساحت بستان ولایت داده است و پرورش فیض عنایت به جانشین
و آنکه فطرسا بوی زخاقتش برده و کین همه عطر فشانیت به نجویش و رسانیده میشود که چنین استماع
افتد که چنانکه مزاج لطیف ایشان بر التزام مکام اخلاق و محاسن رسوم مظهر آورده همچنین وقایع
ایشان بر کتابت معارف و اقتباس علوم مقصود افتاد و امیدوار چنانست که بزودی کار آن ساخته
و ضمیر از شغل آن پرداخته طریقه تسهوله آبا ی کرام و قاعده موروثة اجداد عظام قدس اسما بر
و فاض علی المرشدین النوار هم که غالباً حالاً نیز از آن خالی نخواهند بود میرتبه کمال رسانیده عالمی را
بان روشن گردانند تا سیدات الهی و داد و ناستندای حمد حال منتهج امال ایشان باد بانی و الملاحماد
رقعه اخسری رفت آنکه یگان بود در عالم خویش و گاه از غم و گریم و گاه از غم خویش و شد
یا دوده ماتم من ماتم او بم ماتم او بم ماتم او بم ماتم او بم ماتم او بم ماتم او بم ماتم او بم ماتم او بم
پیوند و طیفه آگاهان آنست که از وی عبرت گیرند پیش از آنکه بمیرند میرند چه از مرگ بمرگ تو آن رفت و رفت
به بقا توان پیوست و سرایه راه عشق در دست ایدل و خوش آنکه بدور و نور دست ایدل و موی
کفن از هستی خود پاک بهیتر نامر و در دست غم دست ایدل و معلوم نیست که مدت حیات چندان خواهد بود و از آن
ترا چه پسند خواهد نمود هر روز را روز آخر شمار و روز آخر را چنان دار که با آنچه باینیری که چنانکه از وی بجز
سه کم شود از بل فراخ میدان و هر دم که رسد و هم پسین و آن دل پاک کن از حدوث حادثه دیزد که
کما یوت تبعث و هر که میرد و هر چه خداوند دل جدا یاد و السلام و الا کرام رقیقه اخسری
قدیلت من المهرین القیوم و ما کنت اروم من بالی اروم و خطار تموا و قلبی الملهوف و علم لیل من المرام بالمرقوم و ملاطفه
که در ملاطفه شریف خدمت سیادت آبی سعاد اکسنت بفقیر ان قوع یافته بود و سرایه نازش و یاریه نوازش
گشت از ازل الی الان و سعاد جاه و جلال ملازمان معصوم و باد و شد و رقیقه اخسری و محو و رسوده و عمری چو یازده خاک
و در سبزه بزمی رویناز و رقیقه زور و در سبزه بزمی رویناز و رقیقه زور و در سبزه بزمی رویناز و رقیقه زور و در سبزه بزمی رویناز

بیک سلام توان را بنوازد چندان کرد بد در زیر فلک تکیه سرانجام نیست بد در روی زمین
 خجسته فدا می نیست گامی نتوان رفت که برخیزد و نه بشیر خفا کشیده خود گامی
 نیست بد اندر همه خاطر شاه جهان پناه طبعی که عقد بود از ان شر سار شد بد
 شعر لطیف کش بگره وصف کرده اند از لطافت طبع او گستره شاهوار شد بد ادا همیشه نظم
 اسباب و نقش بر نیسان که نظم ملک بد و پایدار شد بد خوش عالم از مطالع شعرا
 آنکه هست به نجم سعادت از افق فضل طالعش بد آنکه در زمانه مبتدی نشاند بد عاجز
 نشاند بشعر مطالعش بد جانان که بود نعیم ما دیدارش بد بر آتش فرقت حجیم آتارش بد
 ز آب سحاب کلک گوهر بارش بد با سوزندگان جز این مبادا کارش بد سقیایایام خدمت
 مع رفقه بد کانت مرا حنا بهم او طانا بد رجواالی او طانم فتبات بد افرا حنا بفرقم اسجانات
 بد با در و زری که در منازل قرب بد با تو همراه هم سفر بودیم بد در مقامات وصل کام و زبان
 دست در دست یکدیگر بودیم بد قطع این نامه چه نامه است که چون طره خوابان صید
 جلوه خوبی است بهر چه و خیم او بد و این رقی از قلم کیمیت که با دوا صد جان گر نمایم
 فدای قلم او بد آمدنیم سلسله مشکبوس دوست بد زنجیر می در دلد دیوانه سوی
 دوست بد این نامه نامه مایه هر طره بد تحصیل نشاط و عیش را خوش سبب است
 زنیسان که بود مختصر و پر معنی بد گوئی ز جو مع الکلم منتجی است بد چه یارای آن دارد افتاده
 مور که پیغام سوئے سلیمان فرستد بد همین بس که بهر بقایش دعا بد بدین پرده
 چرخ گردان فرستد بد چو آنم منزلت نبود که ایم بد میان مخلصان اندر شماره بد دعا
 بد نویسم بر جواشی بد سلام می فرستم از کناره بد شا بهیکه ز صولتش عدد و دیکه شکست بد
 بارفت ادا و ج سپهر آمده است بد در دے که ز دشتان فلک دادش دست بد دست
 که بخت پیوست بد رفتم تو دمن مقیم کویت باشم بد و ز باد صبا زنده ببویت باشم بد
 شب خفته بد رخ آرزویت باشم بد چون روز شود بخت بخت باشم بد رفتی که چو آفتاب یکتا

۵
 سقیایا خنده اس
 بیک سلام توان را بنوازد چندان کرد بد در زیر فلک تکیه سرانجام نیست بد در روی زمین
 خجسته فدا می نیست گامی نتوان رفت که برخیزد و نه بشیر خفا کشیده خود گامی
 نیست بد اندر همه خاطر شاه جهان پناه طبعی که عقد بود از ان شر سار شد بد
 شعر لطیف کش بگره وصف کرده اند از لطافت طبع او گستره شاهوار شد بد ادا همیشه نظم
 اسباب و نقش بر نیسان که نظم ملک بد و پایدار شد بد خوش عالم از مطالع شعرا
 آنکه هست به نجم سعادت از افق فضل طالعش بد آنکه در زمانه مبتدی نشاند بد عاجز
 نشاند بشعر مطالعش بد جانان که بود نعیم ما دیدارش بد بر آتش فرقت حجیم آتارش بد
 ز آب سحاب کلک گوهر بارش بد با سوزندگان جز این مبادا کارش بد سقیایایام خدمت
 مع رفقه بد کانت مرا حنا بهم او طانا بد رجواالی او طانم فتبات بد افرا حنا بفرقم اسجانات
 بد با در و زری که در منازل قرب بد با تو همراه هم سفر بودیم بد در مقامات وصل کام و زبان
 دست در دست یکدیگر بودیم بد قطع این نامه چه نامه است که چون طره خوابان صید
 جلوه خوبی است بهر چه و خیم او بد و این رقی از قلم کیمیت که با دوا صد جان گر نمایم
 فدای قلم او بد آمدنیم سلسله مشکبوس دوست بد زنجیر می در دلد دیوانه سوی
 دوست بد این نامه نامه مایه هر طره بد تحصیل نشاط و عیش را خوش سبب است
 زنیسان که بود مختصر و پر معنی بد گوئی ز جو مع الکلم منتجی است بد چه یارای آن دارد افتاده
 مور که پیغام سوئے سلیمان فرستد بد همین بس که بهر بقایش دعا بد بدین پرده
 چرخ گردان فرستد بد چو آنم منزلت نبود که ایم بد میان مخلصان اندر شماره بد دعا
 بد نویسم بر جواشی بد سلام می فرستم از کناره بد شا بهیکه ز صولتش عدد و دیکه شکست بد
 بارفت ادا و ج سپهر آمده است بد در دے که ز دشتان فلک دادش دست بد دست
 که بخت پیوست بد رفتم تو دمن مقیم کویت باشم بد و ز باد صبا زنده ببویت باشم بد
 شب خفته بد رخ آرزویت باشم بد چون روز شود بخت بخت باشم بد رفتی که چو آفتاب یکتا

باشی : وزیر تو لطف عالم آرا باشی : ناشاد گردید که تو زیان ببری : آباد دیار که تو
آنجای باشی : آرزو که راه سفر تو روی نمود : از آتش آن بر دل من داغی بود : گفتند
قصه سفر بر سفر تو : داغی و گرم برسد آن دل : غم فرو برد : کردم روانه سو : تو این
فکر بگرد : از کسوت جمال و لباس کمال : عود باد از حسب حال من : افسانه که ماند : از غم
و خلیفه آن مشک و آب شور : آن قلیه جان که نامه اقبالش : آورد بن قاصد فرخ خالش
فرو سوده تنم قوت رفتار داشت : کردم دل و جان روان با استقبالش : شوق
چون غالب شود گیم ز مردم گوشه : خانه از مژگان دوات از دیده پر خون گیم : حسب
حال خود نگارم بر بیاض روی زرد : تا بدین صورت غم چندان زد دل بیمن گیم
و خوش آنکه ره وصال می بودم : و ز دولت دیدار تو می آسودم : نامه بتوی می فرستم
می گویم : کاش بجای نامه من می بودم : و توفیق ازل بدرقه راه تو باد : قابل
ایندامد جا و تو باد : فتحی که نصیب نیکوایان تو شد : مغلوب شدن روزی بدخواه تو باد :

خاتمه

افصح الکلام و ابلغ النظام حمد محمودی است که در صنایع بدائع ایجاد کلامش عقول جبریان سنان
و شاد و شگوار و اب حیرانی و حسن فقرات و نشین به تبلیغ ثنائی سعدن فصاحت است که
در بدائع صیغه تمثالش مبارک افهام نقادان چار سوی نکته دانی معترف بعجز و تصور و نادانی
بیت مهندس بسی جوید از راز ایشان به ندانند که چون کردی آغاز ایشان مد و کثرت قدسی اس

[illegible]

آن محبوب خالق کونین را سزا است که مطلع انوار جبینش مطلع آفتاب انجمن فرموده و تصریح داده را
 با اشاره یک انگشت دو نیم نموده بیت محمد کازل تا ابد هر چه هست در بار انشای نام و نقش
 بعد ترکیب بندی حدیث دانی و لغت لغت ربانی پوشیده مباد که درین زمان سعادت آرد آن
 انشای بی تعلیل کتاب دلپذیر که هر سطحش ملذذ باشد و هر باغی است و هر صفاش شوق بستان
 چکیده کلک عجب نگار و نتیجه طبع گوهر بار استیلا جان گرم و سده و چشیده زبان مصنف
 نامی و گرامی توفیقاً و مقتدا حضرت عبدالرحمن جامی قدس سره الشای اعلی الله درجه
 فی اعلی علیین و حشده الله فی زمره الصالحین باعث نفع تمام و موجب سود و بر خاص و عام
 در مطبع فیض منبع عالی بهم صاحب ابجد و اکرم مشهور نزدیک و دور جناب منشای قول کشور صاحب
 سی آی ای دام اقباله واقع کانپور در ماه جولائی سنه ۱۲۸۶ مطابق ماه ذی الحجه سنه ۱۳۰۳ هجری بمطبع
 در رسید و مطبوع هر خاص و عام گردید شائقان عبارت رنگین و مشوقان نشانات و نشین را
 لازم که فوراً دست بدست بچو کاغذ زربیرند و از مطالعه اش بهره وافی و ثمره کافی حاصل نمایند
 مصرع بر رسولان بلاغ باشد و پس

والسلام علی من اتبع الهدی

۱۷۰۸۲



خانه خطی

1915 022

CALL No. { 0112 ACC. No. 10012

AUTHOR _____

TITLE 36 521

0112 1915 022

10012

36 521

Date	No.	Date	No.
For binding			
List No. 1/95			
23.6.95	70		



MAULANA AZAD LIBRARY
ALIGARH MUSLIM UNIVERSITY

RULES:—

1. The book must be returned on the date stamped above.
2. A fine of Re. 1-00 per volume per day shall be charged for text-books and 10 Paise per volume per day for general books kept over - due.

7/9/95
MOINUDDIN
BINDERY M. A. LIBRARY
A. M. U., ALIGARH